

کیمیا در خاک

روابط عمومی مؤسسه خیریه مطولین ذهنی امیرالمومنین (ع)

سال یازدهم / تابستان ۱۳۹۱





روزنامه (۱۳۹۱) خرداد ماه

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنج شنبه	جمعه
۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸
۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸
۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰

تعدادات نام بر سر سالی علی السلام (۱۳۹۱) خرداد ماه

روزنامه (۱۳۹۱) خرداد ماه

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنج شنبه	جمعه
۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸
۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰

تعدادات نام بر سر سالی علی السلام (۱۳۹۱) خرداد ماه

روزنامه (۱۳۹۱) خرداد ماه

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنج شنبه	جمعه
۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸
۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰

تعدادات نام بر سر سالی علی السلام (۱۳۹۱) خرداد ماه

روابط عمومی موسسه خیریه معلولین ذهنی امیرالمومنین (ع) سبزوار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



خدا...!
اگر یک روز تلاش کردی
خدا، بزرگی دارد
تو تلاش نکن
که بنده کوچکی داری



فریاد مهر

روابط عمومی موسسه خیریه معلولین ذهنی امیرالمؤمنین (ع) سبزوار
نشریه شماره ۳۷، سال یازدهم، تابستان ۱۳۹۱

- ۴ سخن آغاز.....
- ۵ با دوستان و با دشمنان.....
- ۶ گزارش یک رویداد.....
- ۸ عالمی دیگر بیاید ساخت.....
- ۱۰ نگهبان گل سرخ ۶.....
- ۱۲ تأثیر صنعتی شدن بر کارکردهای خانواده.....
- ۱۴ مرده ریگ.....
- ۱۶ گالاکتوسمیا.....
- ۱۷ سرگذشت زن.....
- ۱۸ من، تو، ما و سرزمین رویاها.....
- ۱۹ از پیش درآمد..... چه جان ها که برآمد.....
- ۲۰ باغچه امید مهرورزان.....
- ۲۱ سلامتی و طول عمر را در خوراکی ها بیابیم.....
- ۲۲ دل نوشته.....
- ۲۳ کدبانوگری.....
- ۲۴ شاد زی ای یار خوش سودای ما.....
- ۲۵ جدول.....
- ۲۶ رویدادها.....

صاحب امتیاز: مؤسسه خیریه معلولین ذهنی امیرالمؤمنین (ع) سبزوار
مدیر مسئول: حمید بلوکی
ویرایش و نظارت: عبدالکریم شمس آبادی
طرح جلد و صفحه آرایی: امید عابدی نیا
عکس ها: محمود حیطه
تایپ: سرائی
نویسندگان این شماره: دکتر افسانه افتخارزاده، حمید بلوکی، سید فرید حبیبی، محمد تقی حمزه ای، دکتر ابوالقاسم رحیمی، مرتضی سلطانی، فرزانه سلیمانی، علیرضا شایگان، عبدالکریم شمس آبادی، زهره فرهبد نیا، دکتر ناصر محمدی فر، سوسن نوباغی، زهرا یحیی زاده
شمارگان: ۲۵۰۰ جلد

نشانی: سبزوار - بلوار کشاورز - روبروی سازمان اتوبوسرانی
هیأت مدیره: ۲۶۴۳۵۵۱
مدیریت مؤسسه: ۲۶۴۶۵۵۱
مرکز تلفن: ۲۶۴۳۰۰۹-۲۶۴۳۰۰۸-۲۶۴۳۰۰۷
Website: <http://www.mehrasa.ir>
Email: payam_mehrvarzan@yahoo.com

سخن آه‌زار

حمید پلوی

است که فرقی با دختران سالم ندارد و فقط دست روزگار و ناملایمات او را به این مؤسسه آورده است. گاهی هم فکر می‌کردم که حداقل وظیفه یک پدر فرستادن بچه به مدرسه و فراهم آوردن اسباب سوادآموزی وی است. ولی معصومه به این زرنگی سواد خواندن و نوشتن نداشته باشد.

روی پرونده‌ی او بهره‌هوشی ۷۰ را نوشته‌اند که زیاد حقیقی به نظر نمی‌رسد ولی باعث شده است که وی در این گونه مراکز زندگی کند. اما این قدر فهمیده است که با اهداء کاردستی خود به بهانه روز پدر در دفتر حضور پیدا کرده و از من بخواهد تا راهی پیدا شود که او به مراکز نگهداری دختران بی‌سرپرست اما سالم سپرده شود.

صدای رفتن او را هم نشنیدم، اما به یک‌باره متوجه غیبت او شدم و به حال طبیعی خود برگشتم، کمی که گذشت به این نتیجه رسیدم که موضوع را با شما خوانندگان خوب در میان بگذارم تا بلکه راهی برای معصومه و امثال او پیدا شود.

اما احساس خوبی پیدا کردم که مؤسسه‌ای را اداره می‌کنم که مددجویان آن به راحتی درد دل خود را با من در میان گذاشته و از طرفی قدران زحمت‌هایی که برای آن‌ها کشیده می‌شود هستند.

بود خواننده بودم. پدری که دو زن داشت و مادر معصومه از بدبختی به تهران پناه برده بود با یازده فرزند دختر و پسر که فقط برای کارکردن آنها را تولید کرده بود، فرار معصومه از خانه و گرفتاری‌هایی که بیرون از خانه برایش پیش آمده بود و بسیاری ناملایمات دیگر که از عهده این مقال خارج است.

معصومه همان‌طور صحبت می‌کرد و از خانه و خانواده‌ی خودش می‌گفت ولی گوش من دیگر چیزی نمی‌شنید افکارم را نمی‌توانستم جمع کنم. هر لحظه در جایی بود. گاهی به زندگی امثال معصومه که در این نوع مؤسسه‌ها نیستند فکر می‌کردم. گاهی به پدری که نامش بر روی شناسنامه معصومه بود و این‌طور از بچه‌هایش استفاده می‌کرد که یکی از دخترانش به قول معصومه خودکشی کرده بود. گاهی به آن که چه کاری برای این گونه افراد می‌توان کرد. گاهی هم به این که اصلاً این دختر دارای بهره‌ی هوشی خوبی

بچه‌ها را چند روزی بود ندیده بودم راستش به علت یک گرفتاری خانوادگی مرخصی بودم، صبح شنبه اول وقت، بعد از یک‌هفته در هنگام ورود به آسایشگاه آن‌ها را در حال ورزش کردن صبح‌گاهی دیدم که به اتفاق مربی خود دور آب‌نمای محوطه مشغول راه رفتن و دویدن و بازی بودند آنهایی که متوجه آمدن من شدند احساسات خود را با تکان دست نشان دادند. تا ساعت یک بعدازظهر روز شلوغی را پشت سر گذاشتم که علتش کاملاً مشخص بود.

روی صندلی نشسته و در افکار خود سیر می‌کردم که در باز شد و معصومه وارد اتاق شد. سلام کرد و بدون هیچ وقفه‌ای شروع به صحبت کرد:

نبودی، روز پدر این‌جا نبودی، تازه یادم آمد که ولادت حضرت امیر در همان هفته‌ای بود که من اینجا نبودم. گفت: برایت هدیه درست کرده بودم، نبودی بهت بدم، امروز برات آوردم

و از پشت سرش یک کاردستی ناتمام با نقشی بر روی آن با کاموا بافته شده بود به من هدیه کرد. از شوق اشکم درآمد که این دختر چقدر زرنگ و فهمیده است. چرا او باید در بین مددجویان ما باشد. یادم آمد که پرونده‌ی او را زمانی که از مشهد به مؤسسه ما آورده شد و بچه‌ای ناآرام



خوانندگان گرامی: خواهشمند است نظرات خود را درباره هر کدام از مطالب این نشریه به شماره ۰۹۳۶۹۲۶۴۶۳۱ پیامک و یا به آدرس payam_mehrvarzan@yahoo.com ایمیل فرمایید.



دکتر ابوالقاسم رحیمی

با دوستان و با دشمنان

چشم هایش، چشم های گرگ شده بود؛ بی تاب، پُر خشم و پُر از نفرت... و صدایش، چه اوجی گرفته بود... و هر چه می گفت، نفرت می گفت و هر چه می سفت، دشمنی! و من، آه می کشیدم و رنج می بردم و نه یک بار، که بارها، آن بیت سرنوشت ساز عمیق را، با اندوه، خواندم:

آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است...
آن دو حرفی که آسایش هر دو جهان، در گرو به کارگیری آن دو است، چیست؟ راستی که آن دو جمله کدامند، چگونه اند و چرا؟
گفت: اما پیش از آن که از آن دو حرف آسایش بخش بگویم و سپس آن را با حکایتی دلنواز بیاریم، یک نکته ی اساسی را باید به یاد آوریم: ما چه خواسته باشیم و چه نخواسته باشیم، چه دوست داشته باشیم و چه اصلا بدمان بیاید، به هر حال، خواسته و ناخواسته، جهان ما جهانی است پُر از تفاوت ها: آدم های متفاوت، ویژگی های متفاوت، رفتارهای متفاوت، شیوه های متفاوت، رنگ های متفاوت، لهجه ها و زبان های متفاوت، شکل ها و چهره های متفاوت، سلیقه های متفاوت و ... متفاوت و ...
و تا هر جا نگاه می کنی و فکر می کنی، تفاوت است و تفاوت است و تفاوت.

اگر بابا طاهر درباره ی «محبوب ازلی» سروده بود که:

به صحرا بنگرم، صحرا ته وینم
به دریا بنگرم، دریا ته وینم
به هر جا بنگرم، کوه و در و دشت
نشان از قامت رعنا ته وینم

ما نیز درباره ی «وجود تفاوت ها» و «گسترده گی آن ها»، از منظر تشبیه می توانیم همان سروده را به کار آوریم و بخوانیم: باری، ما بر آن نیستیم که از درست بودن همه ی تفاوت ها بگوییم، بلکه بر آنیم که در جهان بیرونی و عالم درونی، در طبیعت پیش روی و در جوامع انسانی پیش چشم، هر چه هست، تفاوت است و تفاوت.

جنگ دائمی یا گفت و شنود پیوسته
حال که جهان چنین است، آیا باید پیوسته به

جنگ تفاوت ها رفت و یا مشتاقانه به سوی آن ها رفت؟ آیا باید هر تفاوتی را «تضاد» دید و «دشمنی» پنداشت و علیه آن، شمشیر کشید، یا آن را واقعیتی دانست و برای بررسی آن، از آن استقبال کرد؟ کافی است چشم هایمان را باز کنیم تا ببینیم که بسیاری از ما «تفاوت ها» را یکسره «تضاد» می بینیم و علیه آن ها موضع می گیریم: بلافاصله این را هم به یاد آوریم که آن چه گفتیم به معنای آن نیست که همه ی تفاوت ها ارزشی یکسان دارند؛ چه بسیار که ارزش دو پدیده ی متفاوت، تفاوتی نمایان داشته باشد؛ اما آن چه مهم است، چگونگی برخورد ماست با «تفاوت ها». واقع آن است که، بلکه درست آن است که ما پدیده های متفاوت را متضاد نبینیم و به جنگ آن ها نرویم، که به سوی آن ها بشتابیم، آن ها را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم و از بررسی آن ها بهره ببریم و راه ها بیابیم که گفته اند:

هر سری را عقلی است

بگذاریم و بگذریم

بگذاریم و بگذریم و آن دو حرف را به یاد آوریم: همان دو حرفی که آسایش بخش دو گیتی بود. پیش از این خواندیم که:
آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است...
حال می افزاییم:

با دوستان مروت، با دشمنان مدارا
همین جا یکی صدایش را بالا می آورد که:
چه حرف ها؟! یعنی تو می گویی با دشمنی که به خانه ی من حمله کرده، مدارا کنم؟ و من، آرام و با لبخند، به او می گویم: ای عزیز! به نظر می رسد حرف من، حرفی دیگر است و سخن شما، بحثی دیگر. صدایش را بالاتر می آورد، رنگش نشان خشمش می شود، دست هایش، به پر خاش بلند شده است و ...

و من فقط به او می گویم: نگاه کن! حرف من این است که با من، چه دوست تو، چه مخالف خوی تو، مروت نمایی و دشمنی نمایی...
همه ی حرف من همین است که تو «حرف

مرا» «جنگ من» نپنداری و با من «گفت و گو» کنی. آن گاه، من و تو بهترین سخنان را انتخاب خواهیم کرد و سرزمینمان را آباد و دل هایمان را شاد...

لبخند می زند. لبخند می زند. لبخند می زند و با هم به راه می افتیم و او به من می گوید: راستی! قرار بود حکایتی را بازگو کنی. می گویم: حتما... حتما... خوب بود یادآوری کردی و گر نه مثل همیشه فراموش می کردم؛ حکایت، این است:

ابوطاهر حرمی، روزی بر استری نشسته بود و می رفت. مریدی از مریدان او، عنان استر گرفته بود و اندر بازار می رفت. ناگه، یکی آواز داد: آمد... این پیر زندیق بی دین آمد... مرید، چون چنین دید، خواست سنگ زند آن مرد را و تمامی اهل بازار نیز جمله بشویدند.

ابوطاهر گفت مرید را: اگر خاموش باشی من تو را چیزی آموزم که از این رنج باز رهی. مرید، خاموش شد.

چون به خانقاه خود، جایگاه درویشان، باز رفتند، شیخ این مرید را گفت: آن صندوق بیار! چون بیاورد، درزهای نامه بیرون گرفت و پیش وی افکند و گفت: نگاه کن! از همه کسی به من نامه هاست که فرستاده اند. یکی مرا «شیخ امام» نام نهاده، دیگری «شیخ زکی و پاک»، دیگری «شیخ زاهد» و آن دیگری «...» عزیز! این همه القاب است و نه حقیقت و رسم من... و من، این ها نیستم.

هر کسی آخر ای عزیز! بر حسب اعتقاد خود سخن می گوید و هر یکی لقبی، خوش یا ناخوش به من می دهد. اگر آن مرد هم در بازار بر حسب عقیدت خود سخنی گفت و مرا لقبی نهاد، این همه دشمنی و خصومت چرا انگیزتی؟

(با تغییر و تصرف از کشف المحجوب هجویری)

اکنون او، همان دوست مخالف من، خوش شده است و من نیز ... راستی خوب بودن باهم چه خوب است...

بدرود یاران... بدرود... خوبی ها برایتان، روشنی ها بهره تان و خداوند مهربان دادگر پشت و پناهمان...

Email: haghchist@yahoo.com

گزارشی یک رویداد

حمید بلوکی

برنامه تقلید صدای خوانندگان قدیم و جدید که توسط سلیمان تروند اجرا شد، شور و شوق شرکت کنندگان را به حد اعلای خود رساند. پس از برنامه ی سلیمان تروند مرتضی ایمانی مجری توانمند برنامه، شرکت کنندگان در مراسم را به حال و هوای خاصی برد و برنامه های اجرا شده ی مؤسسه خیریه را برای آسایش و راحتی مددجویان که تعداد زیادی از آن ها با روحیه ای بسیار شاد نیز در سالن حضور داشتند به اطلاع حضار رساند، که بسیار مورد تشویق قرار گرفت. مدیر عامل مؤسسه نیز در سخنانی گزارش فعالیت های مؤسسه را به اطلاع حضار رساند. و سپس با اهدای یادگارهای فرهنگی از بعضی از کسانی که در طول سال های گذشته با این مؤسسه همکاری داشته اند تشکر به عمل آمد.



یادی از شادروان عبدالکریم شریعتمداری و تجلیل از خانواده محترمشان نیز قسمت مهمی از این برنامه بود.



با صدای خوش طنین قاری قرآن آقای جواد محمدی عزیز، هشت شب جشن سالانه به مناسبت یازدهمین سالگرد تأسیس مؤسسه خیریه معلولین ذهنی امیرالمؤمنین(ع) سبزواری شروع گردید. آن روز ۲۶ بهمن ماه سال ۱۳۹۰ بود. مدت ها بود که برای تدارک این جشن برنامه های زیادی انجام شده بود. میهمانان گرامی که از سرتاسر ایران عزیز به این جشن دعوت شده بودند، همه نیکوکارانی بودند که در سال های گذشته با این مؤسسه خیریه همکاری کرده بودند.



هنرمندان عزیز گروه صدای تهران همانند سال گذشته اجرای برنامه ی جشن سالانه را بر عهده داشتند. آقای مرتضی ایمانی مجری توانایی بود که با صدای آرامش برنامه صدای تهران را آغاز نموده و هنگامی که طنین صدای او در سالن همایش های تالار یاس، شروع برنامه ی اصلی را اعلام نمود، ساعات شادی را برای کلیه حضار از جمله برگزار کنندگان مراسم نوید داد.



آن چه امسال بیش از سال های گذشته به چشم می آمد حضور مهمانان مقیم شهرهای دیگر بود



آن چه امسال بیش از سال های گذشته به چشم می آمد حضور مهمانان مقیم شهرهای دیگر بود، خصوصا عده ای از علاقمندان مؤسسه از تهران که با حضور و ابراز احساسات فراوان و خواندن اشعار خود حال و هوای زیبایی را به مراسم دادند و از همه جالب تر حضور آقای حمید بیهقی در بین مددجویان بود که با رفتار های خود شادی و نشاط را به آن ها و سایر مدعوین هدیه نمود.

اجرای نمایش شاد هتل ساحل به هنرمندی گروهی از هنرمندان صدای تهران آخرین قسمت برنامه هنری بود که به اجرا درآمد و پس از آن در میان شوق و شور حضار برنامه به پایان رسید.



عالمی دیگر ببايد ساخت...

ج. پ. نانی

پایین. از نگاه بعضی، آسمان چون بی کرانه است مظهر رهایی و آزادگی است و زمین چون محدود، مظهر بند و وابستگی. آسمان محل پرواز پرندگانی است که اگر گرفتار کردنشان غیرممکن نباشد، دست کم، بسیار سخت است. و زمین مکانی است که هم شیر، و هم پیل اش را می توان به بند کشید. اگر رند شیراز می گوید «آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست...» شاید بدین معناست که انسان تا اسیر وابستگی هاست به مرحله انسانیت نمی رسد.

ما یک آدم داریم و یک آدمیت. یک انسان داریم و یک انسانیت. چنان که سعدی می گوید: «تن آدمی شریف است به جان آدمیت...». حافظ انسانی را گفته که دارای انسانیت است نه آدم نمای انسان ریخت. آن آدمی که در عالم خاکی بدست نمی آید آدم است، نه آدم نما.

بغیر از گروهی بس اندک که مسائل و اخلاقیات را به دلیل ژرف نگری، به گونه ای دیگر می بینند، بقیه مردم کره خاک بین «گاندی» و «چنگیز» اختلاف قائل اند و می پرسند که اگر گاندی آدم است چنگیز چیست و اگر چنگیز آدم است گاندی کیست؟

چگونه می توان نام آدم را بطور یکسان بر دوکس که عملکردی متضاد دارند نهاد جز این که بگوییم: آن که عملکردش منجر به شادی، آرامش و آسایش خود و دیگران شده آدم و آن که کردارش سبب رنج و درد و سختی آدمیان است، آدم ناماست.

بعضی آدمیان چگونه می توان نام آدم را بطور یکسان بر دوکس که عملکردی متضاد دارند نهاد جز این که بگوییم: آن که عملکردش منجر به شادی، آرامش و آسایش خود و دیگران شده آدم و آن که کردارش سبب رنج و درد و سختی آدمیان است، آدم ناماست.

نمی توانند، آدم باشند، عاقل باشند، عاشق باشند؛ و انسان تهی از مهر و خرد، بقول حافظ «بر او نمرده به فتوای من نماز کنید...».

چه چیز جز وابستگی ها و تعلقات خاطر



می خواهد همه ی این دستورها را به کار بندم تا شعری چون تو، ای شاعر شاعران جهان، سروده باشم^۱.

مگر در سخن این ها، چیست که بزرگان را به تعظیم و تکریم وا می دارد؟

نگاه کنیم به این سخن:

«آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست

عالمی دیگر ببايد ساخت وز نو آدمی»

فقط دو جمله؛ آن هم بسیار کوتاه. هر دو جمله آهنگین، روان و شیوا. به دیگر سخن، هیچ واژه ی سخت و غیر قابل فهمی در آن نیست.

اما از نظر محتوا و درون مایه. کلام چنان سیال و روان است که در هر قالب فکری می گنجد. هم می شود گفت: آدم تا وقتی روی زمین است آدم نمی شود؛ باید به دنیای دیگری برود تا به آدمیت دست پیدا کند. و هم می توان گفت: شاعر، دو عالم را به تصویر کشیده است. جهان بالا و جهان

پیدا کند. و هم می توان گفت: شاعر، دو عالم را به تصویر کشیده است. جهان بالا و جهان

گاه کسی ساعت ها لب می جنباند و ما بی توجه به گوینده و گفته، سرگرم کار خود هستیم و گاه، سخنی اگرچه کوتاه، مدت ها، ما را به تفکر وا می دارد.

چرا حرف بعضی از دهان خارج نشده فراموش می شود و سخن برخی هزار سال، نو و جذاب و شنیدنی می ماند؟

سازنده ی شایسته، کارایی ساخته اش را مقدم بر زیبایی آن می داند و صنعتگر ناوارد، زیبایی را مقدم بر کارایی. و سخن نیز، بعنوان ابزاری که سبب انتقال اندیشه به دیگران است بیرون از این قاعده نیست.

اگر بعضی از نویسندگان و شاعران را، با اینکه شعر و نوشته ی آنها بسیار زیبا و جذاب است، مردم زمان خودشان نمی شناسند، و برخی دیگر را، نه این که مردم زمان، بلکه هزار سال پس از مرگشان، همگان می شناسند، به این دلیل است که گروه اول، زیبایی و گروه دوم، کارایی و زیبایی را مورد توجه قرار داده اند. «قائنی» شاعر است و «حافظ» نیز شاعر.

قائنی در روزگار خویش شهرتش از شهرش بیرون نرفت و حافظ، چنان آوازی در جهان افکند که «گوته»^۱، بزرگترین شاعر و نویسنده ی آلمان، که از نظر زمان صدها سال، و از نظر مکان صدها فرسنگ، با او فاصله داشت و درباره اش گفته است: یکی از چهار رکن ادبیات جهان است، می گوید: «حافظا، دلم می خواهد از شیوه ی غزل سرایی تو تقلید کنم. چون تو قافیه پردازم و غزل خویش را با ریزه کاری های گفته ی تو بیارایم. نخست به معنی اندیشم و آن گاه بدان لباس الفاظ زیبا پوشم. هیچ کلامی را دوبار در قافیه نیاورم مگر آن که با ظاهری یکسان معنایی جدا داشته باشد. دلم

^۱ - گوته: یوهان ولفگانگ گوته. مشهورترین شخصیت ادبی آلمان و یکی از بزرگترین شاعران و نویسندگان جهان. (۱۸۳۲ - ۱۷۴۹ م)

آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست

سبب می شود تا آدمی در عالم خاکی، چنین محنت زده و گرفتار گردد.

آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست. شاید بتوان در تفسیر شعر گفت: انسان در بند خواسته های مادی و زمینی به مقام انسانیت نخواهد رسید. داشتن تا در بند داشته ها بودن دو مطلب است. در اولی ما مالکیم و صاحب، در دومی مملوکیم و بنده. گاه اشیاء برای انسان است و گاه انسان برای اشیاء. کسی که دارایی دارد و برای حفظ یا زیاد کردنش هرکاری را روا می داند، خادم، بنده و اسیر اشیاء شده است. دوست داشتن افراد و اشیاء تا جایی مجاز است که آدم را از آدمیت خلع نکند.

اگر جسم ما در خاک و اندیشه در افلاک باشد، باید گفت که ما در عالم خاکی نیستیم و

اگر عکس آن، شب و روز فقط به داشته ها و نداشته های زمینی بیندیشیم، جز در عالم خاک کجاییم؟ و البته که آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست.

«...عالمی دیگر نباید ساخت و ز نو آدمی». چگونه می توان عالمی دیگر ساخت؟ مگر ما

توان این را داریم که جهان را تغییر دهیم و آن را بگونه ای دیگر بسازیم؟ بله، می توانیم.

آنچه جهان اش می نامیم چیزی نیست جز دیده ها و شنیده ها و دیگر محسوسات ما. ما با احساس پنج گانه و احساسات درونمان که تقل و تفکر نام دارد، جهان را می بینیم و احساس می کنیم. ما می توانیم دنیا را یک جور دیگر ببینیم و افراد و اشیاء را یک جور دیگر حس کنیم.

دو نفر از یک جاده ی جنگلی می گذرند. اولی جز به جاده و پیچ و خم آن نمی اندیشد و دومی که گرفتار رانندگی نیست، گوناگونی رنگ ها، صدای پرندگان، وزش نسیم و دیگر

زیبایی های جنگل را حس می کند. چرا اولی درختی را ندید، آوای مرغی را نشنید و دست نسیمی گونه اش را نوازش نکرد؟ آیا جنگلی در کار نبود؟ نسیمی نمی وزید؟ پرندۀ ای نمی خواند؟ آنها بودند؛ او نبود.

اگر شمس تبریزی می گوید «خیال باغ تو را به باغ می برد و خیال دکان به دکان» راست است. دنیا یکی است، نگاه به دنیا متفاوت است. خوشبختی و بدبختی وجود خارجی ندارند؛ این خیال ماست که جهان را بر ما فراخ یا آن را برایمان تنگ می کند. «عالمی دیگر نباید ساخت و ز نو آدمی» یعنی بقول سهراب «چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید...» اگر خیال ما تغییر کند؛ اگر نگاهمان فرق کند؛ اگر اندیشه مان متغیر شود؛ عالم نیز تغییر می کند.

دنیا یکی است، نگاه به دنیا متفاوت است. خوشبختی و بدبختی وجود خارجی ندارند؛ این خیال ماست که جهان را بر ما فراخ یا آن را برایمان تنگ می کند. اگر خیال ما تغییر کند؛ اگر نگاهمان فرق کند؛ اگر اندیشه مان متغیر شود؛ عالم نیز تغییر می کند.

به شیر و شکوهش توجه کنیم، به پرندگان حتی آنها که معروف به زشتی اند نگاه کنیم؛ اما نه به چشم یک دشمن؛ با دلی سرشار از عشق و مهر کرکس ها، کلاغ ها و دیگر حیواناتی که به ناحق متهم به زشتی شده اند را تماشا کنیم. همه ی آنها را زیبا خواهیم دید.

اما شرط نگاه کردن را از یاد نبریم. برای اندک زمانی بدون پیش فرض ها و پیش زمینه ها و داوری هایی که تبدیل به باورهایمان شده؛ با ذهنی پاک از حرف و حدیث هایی که به ما تلقین شده، و سبب گردیده گروهی را پاک و گروهی را نجس، برخی را زیبا و برخی را زشت، بعضی را دوست

و بعضی را دشمن بشماریم، همه را تماشا کنیم. در این صورت، می بینیم که همه زیبا هستند. هستی زیباست.

اگر از چنگ عادات و باورهایی که از کودکی به ما تحمیل کرده اند رها شویم، چیزی که بسیار سخت است؛ آنگاه زیبایی را محدود به گل سرخ و قناری و آهو نخواهیم کرد.

پس، عالمی دیگر بیاید ساخت، را می توان به شکل های گوناگون معنی کرد و این چنین نیز گفت که: تو عوض شو تا دنیا عوض شود. جهان چیزی جز خیال تو نیست. جهان آینه ایست که تو را نمایش می دهد. برای توی خندان جهان خندانست و برای توی گریان، گریان. خشم توست که جهان را تند و غیر قابل تحمل می کند و مهر توست که جهان را زیبا و دل انگیز می نماید. جهان نه زیباست و نه زشت، این چشمان توست که زشت بین یا زیباییبند. اگر چیزی جز رنج و سختی و غم و ناراحتی نمی بینی، عالمی دیگر باید ساخت. به تغییر خود باید پرداخت.

از یاد نبریم که حافظ پیش از توصیه به تغییر ساخت عالمی دیگر می گوید:

«اهل کام و ناز را درکوی رندی راه نیست رهروی باید جهان سوزی، نه خامی بی غمی» شاید علت این باشد که به اعتقاد او، تغییر عالم خاکی به عالم افلاکی، کار سهل انگاران کام طلب و ناز پرورده نیست. تغییر عالم، کار کسی است که از رفتن باز نمی ماند و جرات سوزاندن همه ی باورهای مخرب را دارد. تغییر عالم و آدم، کار رهروانی است که از رفتن باز نمی مانند و با پشتکار، عالم و آدم را به میل خود می آفرینند.

این جاست که بزرگی و توانایی سخنور معلوم می شود. چیزی که باید در دو کتاب گفته شود را، در دو جمله می گنجاند و آن هم، چه زیبا و چه شیوا.

نگهبان گل سرخ (۶)

دکتر افسانه افتخارزاده
eftekhazafane@yahoo.com

حالا که دیگه بزرگ شده نگو که باز هم اذیت میکنه!»
جواب داد: «ای خانم! هواخوری کنومه! همین حالا هم به خاطر گرفتاری هایی که احسان برام درست کرده اینجا نشستیم.» و سر درد دلش باز شد.

**احسان که آخرین
فرزند و تنها پسر خانواده
بود در اثر ضربه های
ناشی از بمباران ناقص به
دنیا آمده بود.**

«چند سال پیش که درگیر تهیه جهیزیه برای دختر کوچکم بودیم، دوستان و آشنایان مرتب به شوخی این جمله را تکرار می کردند که «خب! پروانه هم که رفت خونه شوهر! نوبتی هم که باشه نوبت احسانه که براش دستی بالا بزنیند.» من هم به شوخی می گفتم: «انشاءالله.»

خلاصه این جملات به شوخی و خنده رد و بدل می شد احسان هم خوشش می آمد و غش غش می خندید. تا این که بعد از عروسی خواهرش یواش یواش احسان هم باورش شده بود و می گفت: «مامان پس کی نوبت من می شه؟ پس کی کت و شلوار دامادی می خرین؟ پس کی حلقه می خرین؟ همه از مومن شام عروسی می خوان.» خانم چون خودت می دونی که ما بختیاری ها همیشه خونه مون پر از مهمون و مسافره، دوستان و آشنایان و فامیل هم که به خانه ما می آمدند دیگه عادت کرده بودند و احسان را دست می انداختند و می گفتند: «پس کو؟ پس عروسی چی شد؟ کلک داری از زیرش در میری ها!» آن قدر این مدل گفتگوها در خانه باب شده بود که انگار مهمان ها هیچ سوژه دیگری غیر از عروسی احسان برای صحبت کردن نداشتند. تا این که یک روز عموی احسان، ستار که به مسافرت رفته بود از سر دلسوزی که چه عرض کنم، از روی بی عقلی قهرمان بازی درآورده بود و از اطراف شهر کرد دست دختری را با پدر و مادرش گرفت و به خانه ما آورد و گفت: «زن داداش بیا ببین! اگه پسندش می کنی تا برای احسان عقدش کنیم و تو هم از دست

خاطرات احسان به مغزم هجوم آورد. خیلی دلم می خواست بدانم احسان الان کجاست و چه می کند. احسان کلاس اولی مدرسه استثنایی حالا باید یک مرد سی ساله شده باشه اما یک مرد سی ساله عقب مانده ذهنی. احسان یک بچه فلج مغزی بود؛ علاوه بر آن که عقب مانده ذهنی بود در حرکت دادن دست و پا و گردن هم مشکلاتی داشت. آن موقع پدرش تازه فوت کرده بود و مادرش با مستمری شرکت نفت، احسان و سه

دختر دیگرش را اداره می کرد. دخترهایش همه سالم و بزرگ تر از احسان بودند، اما احسان که آخرین فرزند و تنها پسر خانواده بود در اثر ضربه های ناشی از بمباران ناقص به دنیا آمده بود. آنها بختیاری بودند و بختیاری ها به فرزند پسر بسیار اهمیت می دادند و احسان خیلی لوس بار آمده بود. بطری آب را از کیفم درآوردم و تعارف خانم احمدی کردم. «خب، خانم احمدی! این جا چی کار می کنین؟ اومدین هواخوری؟ آفرین به شما!» خندید و چیزی نگفت. دوباره پرسیدم: «خانم احمدی! احسان چی کار می کنه؟

آن روز صبح با همسرم از خانه بیرون رفتیم. از او خواستم من را اول بازارچه، آن طرف پارک پیاده کند. از گوشت و مرغ و خورشت و دم پخت خسته شده بودم. دلم هوای یک کوکوسبزی حسابی را کرده بود. بازارچه هنوز شلوغ نشده بود؛ با خیال راحت خرید کردم و تصمیم گرفتم پیاده از وسط پارک به خانه برگردم. به یاد قانون هندسه که کوتاه ترین فاصله بین دو نقطه خط راست است.

پنج شش دقیقه اول به خوبی و خوشی گذشت ولی بعد یواش یواش درد زانوهایم شروع شد. چند تا بچه هشت نه ساله داشتند گل کوچیک بازی می کردند تصمیم گرفتم قبل از این که به آن ها برسیم و بخواهم از وسط بازی شان رد بشوم، روی نیمکت کمی استراحت کنم و نفسی تازه کنم.

یک خانم چادری هم پشت به من روی نیمکت نشسته بود و داشت به بازی بچه ها نگاه می کرد. نشستیم و سلام کردم. سرش را برگرداند و گفت: «علیکم السلام! ای... ای... خانم... شما یید؟ حالتون چطوره؟» و بنا کرد به روبوسی. خانم احمدی، مادر احسان بود. ناگهان همه



قرار شد طلاق به بعد از تولد بچه موکول شود

غرغریهای احسان راحت بشی.» از شدت ناراحتی نمی‌دونستم توی سر خودم بزمنم یا توی سر احسان. بالاخره شوخی‌ها کار خودش را کرده بود. از آن روز به بعد احسان دیگه روی زمین بند نمی‌شد. هر چه گذاشتم و برداشتم که بابا مگه ازدواج کردن بچه بازیه؟ آخه شوخی هم حد و اندازه‌ای داره! به خرج کسی نرفت. هر شب توی خانه ساز و دهل و بزن و برقص بود، طوری که صدای من به کسی نمی‌رسید. خلاصه خودشان بریدند و خودشان دوختند تا اومدم بجنبم عموهایش با مقدار قابل توجهی شیربها، دهان پدر و مادر دختر را بستند و دختر هم که چشمش به اتاق پدر از اثاث لوکس افتاده بود ظاهراً خوشحال بود. احسان هم که خودش را توی اتاق زندانی کرده بود و حتی غذا هم نمی‌خورد، سرانجام من را مجبور کرد که رضایت بدهم. بالاخره آمنه، دختری از روستاهای شهرکرد که فقط به خاطر اینکه لب شکری بود، کسی حاضر به ازدواج با او نشده بود به عقد احسان درآمد؛ احسانی که هم عقب مانده ذهنی بود و هم از نظر جسمی مشکل داشت. اوایل همه چیز خوب بود، عموهای احسان حسابی برای آمنه سنگ تمام گذاشته بودند؛ از خرید سرویس طلا گرفته تا چمدان پر از لباس و سرویس‌های متعدد چینی و آمنه هم دختر زرنگی بود و خیلی در کارهای خانه به من کمک می‌کرد. اما دو سه ماه بعد کم‌کم اخلاق آمنه عوض شد. انگار تازه داشت می‌فهمید که چه اتفاقی افتاده. کم‌کم ناسازگاری‌های آمنه شروع شد تا جایی که از احسان دوری می‌کرد. مدتی نگذشت که برای یک هفته به شهرکرد پیش پدر و مادرش رفت تا با خانواده اش دیداری تازه کند و حال و هوایی عوض کند اما یک هفته گذشت، دو هفته گذشت، یک ماه گذشت و آمنه برنگشت که برنگشت. کم‌کم زمزمه‌های طلاق از زبان پدر و مادرش شنیده شد اما انگه‌ها متوجه شدند که دخترشان دوماهه باردار است. خلاصه این که قرار شد طلاق به بعد از تولد

بچه موکول شود. پدر و مادر آمنه از ترس این که بچه ناقص باشد یا عیب و ایرادی داشته باشد امضا کردند که بچه را نمی‌خواهند. ماه‌های آخر بارداری آمنه را به همراه پدر و مادرش پیش خودمان آوردیم و بالاخره روز موعود فرا رسید و آمنه، یک پسر سالم و زیبا به دنیا آورد. بچه را به خانه آوردیم و آمنه همراه پدر و مادرش دو روز بعد از زایمان از همان بیمارستان به روستای خودشان برگشتند. از آن روز تازه مشکلات ما شروع شد. تا بچه کوچک بود با کمک همسایه‌ها و گاهی دخترانم او را تروخشک می‌کردیم ولی هرچه این بچه یعنی آقا پیمان بزرگ‌تر می‌شد مشکلات ما بیشتر و توان من کمتر می‌شد. بدبختی ما از وقتی شروع شد که پیمان به مدرسه رفت، او با حسرت به بچه‌های هم سن و سال خودش نگاه می‌کرد که دست پدر و مادرشان را می‌گرفتند و به مدرسه می‌آمدند. پیمان بیرون از خانه بسیار خجالتی بود ولی داخل خانه بسیار عصبی و لجباز. او خجالت می‌کشید با کسانی که ما را می‌شناسند دوست شود. حتی با بچه‌های فامیل هم بازی نمی‌کرد، چون دوست نداشت همسایه‌ها بدانند که پدرش کیست. وقتی احسان او را به طرف خودش می‌کشید و می‌گفت: «بابا بیا تو بغلم بیوسمت!» او خودش را به زور از دست احسان در میارود و فرار می‌کرد. وقتی جلوی خانه با بچه‌های هم سن و سالش بازی می‌کرد و پدرش هم می‌آمد، او عصبانی می‌شد و به خانه برمی‌گشت و سرش را پشت سرهم به دیوار می‌کوبید و جیغ می‌زد که چرا بابا خودش را به دوستام نشان داده. الان هم خانم جان این وضع همچنان ادامه دارد. خانم احمدی با اشاره پیمان را که داشت با بچه‌ها گل کوچیک بازی می‌کرد، نشانم داد. پسر بچه سالم و زیبایی بود اما دلت برای

مظلومیتش می‌سوخت.

خانم احمدی ادامه داد: «هر روز مجبورم برای بازی او را به پارک بیارم تا با بچه‌ها بازی کنه. اون هیچ دوستی نداره و می‌ترسه با کسی دوست بشه. اینجا توی پارک هر روز با گروه جدیدی از بچه‌ها همبازی می‌شه. توپ بازی می‌کنه، سوار تاب و سرسره می‌شه و وقتی خسته شد باهم به خانه برمی‌گردیم. من هم آن قدر خسته و ناتوان شده‌ام که به زحمت خودم را به این طرف و آن طرف می‌کشم. علاوه بر خرید، آشپزی، رفت و روب و شست و شو و نگهداری از احسان، سرپرستی و مراقبت از پیمان هم به عهده من است.»

راستی چه آینده‌ای در انتظار این پسر بچه معصوم و بی‌گناه بود؟ بچه‌ای که نه تنها از داشتن خانه‌ای آرام و آغوش گرم و پر محبت مادر محروم بود، بلکه محکوم به زندگی با یک پدر عقب مانده ذهنی بود که برای انجام ساده‌ترین کارهایش نیازمند کمک به دیگران بود. آیا پس از مرگ این مادر بزرگ فرتوت این پیمان بود که باید پدرش را اداره می‌کرد؟ راستی ۶ یا ۷ سال دیگر که پیمان یک نوجوان ۱۴ یا ۱۵ ساله می‌شد چه حس و حالی نسبت به پدرش می‌یافت؟ کجا بودند عموها و فامیلی که با دلسوزی‌های بی‌خردانه و ناآگاهانه‌شان برای احسان هلهله و شادی می‌کردند؟ پیمان قربانی خانواده بی‌مسئولیت، بی‌اراده و بی‌فکری بود که بدون اندیشیدن به عواقب کارشان تسلیم تصمیمات اطرافیان بی‌فکرتر از خودشان شده بودند.

امروز تمام مدتی که توی آشپزخانه کوکو می‌پختم، نمی‌توانستم از فکر خانم احمدی، احسان و پیمان بیرون بیایم.

او با حسرت به بچه‌های هم سن و سال خودش نگاه می‌کرد که دست پدر و مادرشان را گرفته و به مدرسه می‌آیند.



علیرضا شایگان

تأثیر صنعتی شدن بر کارکردهای خانواده

صنعتی شدن و تغییر کارکردهای خانواده

خانواده به عنوان نهادی اجتماعی، هسته نخستین پیوند اجتماعی انسان را بنیان می‌نهد و با تأمین مجموعه‌ای از نیازهای انسانی، عهده‌دار نقش‌ها و کارکردهای ویژه‌ای است. مشارکت پذیری اعضای خانواده به عنوان نیاز اجتناب ناپذیر عصر ما، همه ابعاد انسانی را در سطوح مختلف فکری، عاطفی و رفتاری تحت پوشش قرار می‌دهد و در به ثمر رساندن اهداف خانواده اهمیت فراوان دارد.

خانواده به عنوان بنیادی ترین نهاد اجتماعی می‌تواند تأثیرات روحی و روانی زیادی را در اعضایش ایجاد کند و به نوبه خود منشأ دگرگونی‌های زیادی در جامعه باشد، جامعه نیز می‌تواند تغییرات اجتماعی را به درون خانواده سوق دهد.

جامعه شناسان تعاریف گوناگونی از خانواده ارائه داده اند که دربردارنده نقاط اشتراک و

امتیاز مختلفی است. در این جا به برخی از آنها اشاره می‌شود: خانواده نهادی است که در درون اجتماع کل قرار داشته و ارگانیک است که ساختار آن به وسیله اجزاء تشکیل دهنده آن حفظ می‌شود.

خانواده یکی از پاره نظام‌های مربوط به کل جامعه است که انجام برخی از وظایف را به عهده دارد.

خانواده واحدی مرکب از افرادی است که دارای کنش متقابل و موقعیتی خاص هستند. این موقعیت بوسیله نقش‌ها معین می‌شود.

خانواده گروهی از افراد هستند که با هم زندگی می‌کنند و رابطه خویشاوندی معینی بین آنها برقرار است.

خانواده هسته ای و خانواده گسترده:

جامعه شناسان افزون بر تعریف خانواده دو شکل رایج آن را نیز از همدیگر تفکیک می‌کنند که عبارتند از خانواده گسترده و خانواده هسته ای.

خانواده هسته ای، عبارت است از واحد خانوادگی که شامل زن، مرد و فرزندان است. این گونه واحدها را گاهی خانواده «زن و شوهری» نیز می‌نامند. نمونه خانواده‌های هسته ای را می‌توان در اغلب کشورهای صنعتی و در جوامع شهرنشینی پیشرفته ملاحظه کرد.

خانواده گسترده، بر اساس مناسبات خونی،

اعضای هر گروه از جمله خانواده با همدیگر تعامل متقابل دارند و هر عضوی می‌تواند بر روی دیگر اعضاء تأثیر گذاشته و آنها را به کنش مناسب وا دارد.

خانواده:

تعداد زیادی از افراد، از جمله والدین، فرزندان، پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها و... را شامل می‌شود. به این نوع خانواده گاهی «خانوار همخون» نیز اطلاق می‌شود. خانواده گسترده عمده ترین شکل خانواده در اجتماعات روستایی و عشایری است.

ویژگی‌ها و نقش‌های

به طور کلی هر گروه اجتماعی و از جمله خانواده، دارای ویژگیها و نقش‌هایی است که عدم توجه کافی به آنها باعث ارزیابی غلط و تحلیل نادرست آن گروه می‌شود. تعامل، ساختار، اندازه، آرمان و همبستگی از جمله ویژگی‌های هر گروه اجتماعی از جمله خانواده می‌باشد.

اعضای هر گروه از جمله خانواده با

همدیگر تعامل متقابل دارند و هر عضوی می‌تواند بر روی دیگر اعضاء تأثیر گذاشته و آنها را به کنش مناسب وا دارد.

هر گروه دارای الگوهای نسبتاً پایدار در روابط خویش است و همین الگوها پایگاه افراد و نقش‌های آنها را مشخص می‌کند. ساختاری که بر کلیت خانواده حاکم است، شیوه و مشی زندگی، نقش‌ها و کارکردهای خانواده را نشان می‌دهد.

اندازه و قلمرو کمی گروه در تعیین نقش‌ها و وظایف گروه مؤثر است و تا اندازه آن



این خانواده ها بودند که نقش و پایگاه اجتماعی افراد را مشخص می کردند

مشخص نباشد، ساختار آن به درستی شکل نمی گیرد. مثلاً خانواده گسترده به جهت افزایش کمیت آن، نسبت به خانواده هسته ای ساختار متفاوتی دارد.

هر گروهی برای تحقق اهدافی به وجود می آید. اهداف موجودیت یک گروه را، آرمان آن گروه می نامند. اهدافی که موجب تشکیل، استمرار و پویایی خانواده در گستره کارکردهای آن می شود، آرمان خانواده را تشکیل می دهد.

بر اساس میزان تعامل و اشتراک در آرمان، همگرایی و همبستگی ایجاد می شود و برای درک یک گروه باید میزان همبستگی و ارتباط اعضا با یکدیگر را در نظر گرفت. مثلاً خانواده ای که بر اساس آرمان مشترک به وجود آمده و از تعامل قابل قبولی برخوردار است، میزان همبستگی آن نسبت به خانواده ای که فاقد چنین ویژگی می باشد، بیشتر است.

جامعه شناسان با توجه به نگاه تاریخی به خانواده و تحولات معاصر آن در جوامع خویش، نقش ها و کارکردهایی را به شرح ذیل ذکر کرده اند:

- ۱- نظام بخشیدن به رفتارهای جنسی و تولید مثل.
- ۲- جامعه پذیری کودکان.
- ۳- مراقبت از کودکان، معلولان و سالمندان.
- ۴- فراهم کردن امنیت اقتصادی.
- ۵- تثبیت جایگاه اجتماعی و تعیین پایگاه ها

تأثیر صنعتی شدن و شهرنشینی بر خانواده:
به تدریج که جامعه از الگوی جامعه کشاورز به صنعتی تغییر می یابد، اقتدار و کارکردهای خانواده نیز همراه با آن دگرگون می شود. عمده ترین پیامد حرکت از خانواده سنتی روستایی به سمت خانواده شهری و صنعتی، از نظام خویشاوندی گسترده به خانواده هسته ای بوده است.

با صنعتی شدن جوامع، تولید صنعتی از

خانواده به کارخانه منتقل می شود و آماده شدن برای کار در یک جامعه صنعتی مستلزم سطح بالایی از تخصص می باشد. در جامعه شهری و صنعتی دیگر خانواده ها قادر به ارائه آموزش و تخصص لازم را به فرزندان ندارند و به این ترتیب نهاد های آموزشی عهده دار ارائه آموزش و تخصص لازم را به افراد جامعه بر عهده می گیرند.

خانواده که در جامعه روستایی مرکز و کانون تولید اقتصادی بود در یک جامعه صنعتی مصرف کننده تولیدات اقتصادی می شود و به این ترتیب نهاد خانواده کارکرد اقتصادی اش را از دست می دهد.

در جامعه صنعتی به دلیل تخصصی شدن تقسیم کار، هر شخص ملزم به انجام یک وظیفه اقتصادی معین است. در نتیجه کارکرد اجتماعی کردن کودک از سنین پنج شش سالگی از خانواده گرفته می شود و به مدرسه و دیگر نهادهای آموزشی واگذار می گردد.

هم چنین دولت ها برای کسانی که توانایی اقتصادی لازم را ندارند از طریق تأمین اجتماعی و برنامه های رفاهی نقش عمده ای را در مسئولیت های اقتصادی این گونه افراد ایفا می کنند. به این ترتیب نگهداری از کودکان، سالمندان و معلولان از خانواده گرفته و به دیگر نهادها واگذار می گردد.

در جوامع سنتی، این خانواده ها بودند که نقش و پایگاه اجتماعی افراد را مشخص می کردند. اما در جوامع پیشرفته و صنعتی، دیگر خانواده ها به طور مستقیم در تعیین پایگاه های اجتماعی افراد نقش عمده ای

ندارند. ورود به مشاغل تخصصی و حرفه هایی مانند پزشکی، مهندسی، وکالت و... نیازمند داشتن مدارک تخصصی است که تنها دانشگاه های رسمی صلاحیت صدور آن را دارند.

به طور کلی می توان گفت به تدریج که جوامع به سمت صنعتی شدن گرایش پیدا می کنند، شکل خانواده از خانواده گسترده به خانواده هسته ای تغییر می یابد و متعاقب آن خانواده در پاره ای از

کارکردها اغلب و در پاره ای دیگر بخشی از کارکردهایش را از دست می دهد و نهادهای دیگر عهده دار انجام این کارکردها می شوند.

منابع:

- کوئن، بروس، ۱۳۸۴، مبانی جامعه شناسی، ترجمه و اقتباس غلام عباس توسلی و رضا قاضی، تهران، انتشارات سمت
- گیلنز، آنتونی، ۱۳۸۴، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی

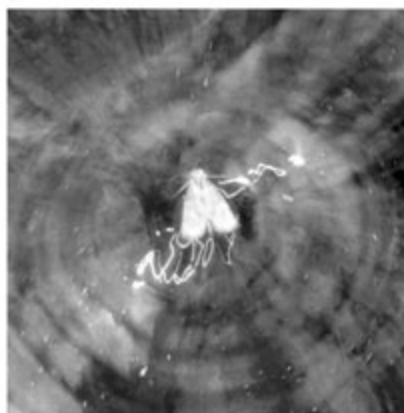
E-mail: farvabar_1070@yahoo.com

جملات قصار از دکتر علی شریعتی

- سرمایه های هر دلی حرف هایی است که برای نگفتن دارد.
- وقتی کیوتری شروع به معاشرت با کلاغ ها می کند پرهایش سفید می ماند، ولی قلبش سیاه می شود. دوست داشتن کسی که لایق دوست داشتن نیست اسراف محبت است.
- دنیا را بد ساخته اند ... کسی را که دوست داری، تو را دوست نمی دارد ... کسی که تو را دوست دارد، تو دوستش نمی داری ... اما کسی که تو دوستش داری و او هم تو را دوست دارد ... به رسم و آئین هرگز به هم نمی رسند ... و این رنج است ...
- خدایا به من توفیق تلاش در شکست، صبر در نومیدی، عظمت بی نام، دین بی دنیا، عشق بی هوس عطا کن.

مردہ ریگ

مرتضی سلطانی
soltani.5858@yahoo.com



نگاهشان با ہم تلاقی داشت؛ بالاخره هر دو فهمیدند که می توانند با ہم؛ ہم زیستی مسالمت آمیزی داشته باشند.

کلید انداخت؛ در رنگ و رو رفته ی حیاط با صدای دهشتناکی باز شد. از تمیزی حیاط و آب حوض حالش به هم می خورد. همیشه آرزو داشت چند تا برگ توی حوض آب ببیند ولی این بار هم از برگ خبری نبود؛ فقط پروانه ای وارونه روی آب افتاده بود و داشت با آخرین توانش پاها و شاخک هایش را تکان می داد. تصمیم گرفت زود او را از آب درآورد، ولی مادرش صدایش می زد. بی خیال پروانه شد. همان طور که از پله ها بالا رفت، برگشت و به پروانه نگاهی کرد؛ دیگر تکان نمی خورد. زهرخندی زد و کفش هایش را درآورد. سجاده ی مادر مثل همیشه در آستانه ی دوزخ پهن شده بود و خودش سرگرم دعا خواندن بود. مادر جواب سلامش را نداد، فقط برگشت و او را نگاه کرد. با

کنار خانه ی پدرش دو قطعه زمین بود که او هوس داشت یکی از آن ها را از پدر بگیرد، ولی پدر و همه ی اعضای خانواده با این کار مخالفت می کردند، همه اش می گفتند: تو هنوز بچه ای، برای تو زود است و ...

خبری نشد. بلند شد، خواست برود و لباسش را عوض کند، که مادر بدون مقدمه گفت: «عصری آماده باش برویم پُرسه!» هنوز می خواست پیروں کی مرده که مادر ادامه داد: «خوشا به سعادتشان!

به یک «کارگر ساده» نیازمندیم، ولی او که یک کارگر ساده نبود! چهار سال توی سرش درس کوفته بودند، شده بود «لیسانس». دو قدم بالاتر، آگهی استخدام ارتش روی طناب جلوی دکه ی روزنامه فروشی دار زده شده بود. جلوتر رفت؛ یکی از شرایط استخدام را خواند؛ از عینک خودش فراموش کرده بود. بی خیال شد. تیبایی به صندلی زیر روزنامه زد. کنار تلفن سکه ای زرد رنگ، پیرمردی، سکه ی دو ریالی می فروخت. دو تا سکه ی دو ریالی خرید «ده تومان» گوشی را برداشت، سکه را توی تلفن انداخت، ولی از بوق خبری نشد! تلفن سکه را خورده بود، مشتی محکم به سینه اش زد؛ «حرام خور بی پدر و مادر!»

با خودش گفت مال مردم خوری را یا از این پیرمرد یاد گرفته یا از قالی فروشی روبرو که می گویند: «صد تومان پول می ده سر برج صد و بیست تومان پس می گیره» خوب که فکر کرد به این نتیجه رسید که شاید تلفن برای حرام خوری استاد زیادی داشته باشد! دست از سرش برداشت؛ گوشی را روی تلفن پرتاب کرد و دوباره بی خیال شد.

تا خانه پیاده رفت. جلوی پارک سر کوچه دختر و پسر جوانی روی نیمکت نشسته؛ دست در دست هم به یکدیگر زل زده بودند. لابد داشتند مشکلات فلسفی یکدیگر را حل می کردند! انگار وجود یک نفر زیادی بود و می خواست در

دیگری حل شود از درس های دبیرستان یادش آمد. آب و نفت با هم قاطی نمی شوند؛ البته می شد آن ها را با هم زدن مخلوط کرد

ولی باز هم نفت روی آب می ایستاد؛ بی خیال شد.

کوچه مثل همیشه خلوت بود؛ گربه ای داشت با زباله های توی پیت ور می رفت. یک لحظه

آقای اسلامی و زنش رفتند کربلا. همان جا وسط راه شهید شدند، مثل امام حسین از تشنگی» زیر لب گفت؛ بیچاره ها! مادر فهمید، با عصبانیت داد زد: «حرف دهنت رو بفهم، توی این دانشگاه خراب شده چی به تو یاد دادن؟ یه ذره ایمان داشتی، بر باد رفت. آقا آن ها را طلب کرده بود، کنار آقا هم دفن شدند. کربلا رفتن سعادت می خواد، چه برسه به این که همان جا هم شهید بشی. من که به حال آن ها غبطه می خورم.»

مادر هنوز داشت غبطه می خورد و اصلا نفهمید که پدرش به آقای اسلامی و زنش نگفت بیچاره ها! یاد دو تا بچه ی کوچک شان که حالا بی پدر و مادر شده بودند افتاده بود. حتما یا سر از پرورشگاه در می آورند یا ... بی خیال شد.

آرام به اتاقش پناه برد. اتاق خیلی به هم ریخته بود. با پایش برگه ها را کنار زد و جایی برای دراز کشیدن پیدا کرد و رفت زیر پتو. یکی دو ساعتی گذشت که مادرش با استکان چای وارد اتاق شد. حضور مادر را توی اتاق احساس کرد، ولی هم چنان ترجیح داد زیر پتو بماند. مادر هم چای را گذاشت و رفت.

با کرختی خمیازه ای کشید و پتو را کنار زد. کمی دیر فهمید که استکان چای روی فرش و دیوان رباعیات خیام ریخته، خیلی عصبانی شد؛ کتاب را برداشت و با آستین پیراهنش آن را پاک کرد. هوس کرد یک بار دیگر با آن فال بگیرد:

در کارگه کوزه گری رفتم دوش دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش ناگاه یکی کوزه برآورد خروش کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش؟

امروز تصمیم داشت تکلیفش را با پدرش یکسره کند. چند ماهی بود که سر تکه زمین با پدرش بگو مگو داشت. ماجرا از این قرار بود که کنار خانه ی پدرش دو قطعه زمین بود که او هوس داشت یکی از آن ها را از پدر بگیرد، ولی پدر و همه ی اعضای خانواده با این کار مخالفت می کردند، همه اش می گفتند: تو هنوز بچه ای، برای تو زود است و ...

نعلش پروانه سنوز، روی آب بود



پیشرفت و موفقیت تنها در سایه پشتکار و سخت کوشی و بر دباری انسان
در عرصه های مختلف زندگی بدست می آید.

بدینوسیله از همراهی مهرورزان در ستکار و صبورمان

سرکار خانم نجیبه عجمی

و

سرکار خانم فهیمه سرائی

که در طول سال ۱۳۹۰ خود را باور داشته، و دلسوزانه تلاش کردند
سپاس گزاری و قدردانی می نماییم.



مادر هم گریه اش می گرفت، ولی او برای آن زمین نقشه ها داشت. او آینده اش را متکی به داشتن آن زمین می دانست، ولی هر بار جواب رد می شنید و از طرفی احساس می کرد که گاهی اوقات دلش بیش از حد برای پدرش تنگ می شود و دوست داشت که بیش تر به او نزدیک شود. وای که آتش گرفت وقتی که فهمید پدر، یکی از آن زمین ها را به پسر عمویش بخشیده، دنیا دور سرش چرخید، گریه کرد، ضجه زد؛ ولی فایده نداشت. کار از کار گذشته بود، تازه عمو و زن پسرعمویش هم اصلاً راضی نبودند، خود پسر عمو را نمی دانست چون که بعد از آن قضیه دیگر پسر عمو را ندید. ولی به هر حال هنوز جای امید بود، چرا که یک قطعه دیگر زمین باقی بود. بی خیال پُرسه ی آقای اسلامی شد، لباس پوشید و تصمیم گرفت امروز کار زمین را یک سره کند. چند برگ دستمال کاغذی هم برداشت تا اگر لازم شد جلوی پدر گریه هم بکند و گرنه التماس که همیشه می کرد. گویا مادر در خانه نبود، حتماً یا رفته بود روضه و یا پُرسه، به هر حال خوشحال بود چرا که اگر مادر می بود، به این راحتی نمی گذاشت به دیدن پدر برود و همیشه تنها بهانه اش این بود که هم او را زجر می دهی هم خودت را.

سریع از داخل حیاط گذشت. نعلش پروانه هنوز روی آب بود، سعی کرد به هیچ چیز نگاه نکند، نه به نیمکت پارک، نه پیرمرد، نه تلفن حرام خور، نه آگهی استخدام و نه ... مستقیم راه خانه ی پدر را پیش گرفت. راه زیادی نبود، بالاخره رسید. ابتدا نشست پنج انگشتش را گذاشت روی قبر و فاتحه ای خواند و دوباره مثل همیشه با جدیت بیش تری از پدرش خواست که او را به خود بخواند و اجازه دهد مثل او به آرامش برسد. فقط از پدر می خواست این قدر به خواب او نیاید و با او مخالفت نکند؛ آخر او به زمین کنار آرامگاه پدر برای رسیدن به آرامش نیاز داشت.

گالاکتوسمیا

زهره فرهیدتیا
Cp.afrodit@gmail.com



آیا می دانید که تغذیه از شیر مادر، برخی افراد را بیمار می کند و حتی می تواند منجر به مرگ شود؟

گالاکتوسمیا

همواره در طول تاریخ شیر مادربه عنوان بهترین ضمانت سلامت نوزاد مطرح شده است. همان طور که می دانیم کودکی که از شیر مادر تغذیه کند به نسبت کودکی که از شیر مادر تغذیه نکرده، از نظر سلامت و ساختار استخوانی، دارای شرایط بهتری خواهد بود. حال ببینیم چه اتفاقی می افتد که شیر مادر به جای ضمانت سلامت تبدیل به آفت زندگی کودک می شود.

بیماری گالاکتوسمیا، که در این نوشتار به آن می پردازیم، یک اختلال سوخت و سازی ژنتیکی است که در آن، آنزیم تبدیل کننده شیر به عناصر قابل جذب، در بدن کودک وجود ندارد. شیرینی اولیه در شیر که "لاکتوز" نام دارد معمولاً به دو عنصر "گالاکتوز" و "گلوکز" تقسیم می شود. در صورت فقدان آنزیم لازم برای تبدیل گالاکتوز به گلوکز، بیماری گالاکتوسمیا بوجود می آید که اگر درمان نشود ممکن است به عقب ماندگی ذهنی غیر قابل بازگشت منجر شود.

همانطور که گفته شد این اختلال یک بیماری ارثی است و توسط ژن مغلوب و از راه کروموزوم های معمولی منتقل می شود. در این بیماری نوزاد نمی تواند گالاکتوز موجود در شیر را جذب کند. در حالت طبیعی آنزیم تبدیل کننده ی گالاکتوز به گلوکز، در کبد و گلوبول های سرخ خون وجود دارد که سبب جذب این عنصر می شود. این آنزیم "فسفوگالاکتوز" نام دارد.

گالاکتوز برای ورود به راه های مولد انرژی سلولی، باید به گلوکز ۱- فسفات تبدیل شود.

کودک تازه به دنیا آمده قادر به سوخت و ساز مناسب این ماده نیست و به سرعت، علائم مرضی خطرناک برای زندگی در او ظاهر می گردد.

تشخیص

تشخیص بیماری حتی قبل از تولد از راه آزمایش مایع کیسه آب (مایع آمنیوتیک) و موقع زایمان از راه آزمایش خون بند ناف امکان پذیر است. از طریق آزمایش می توان مقدار گالاکتوز خون نوزاد مشکوک را اندازه گیری کرد و به وجود بیماری پی برد و هرچه زودتر عوارض آنرا کاهش داد. اگر بیماری زود تشخیص داده نشود شیر از برنامه غذایی نوزاد حذف نگردد، احتمال دارد که نوزاد در مدتی کوتاه از پای در آید و در مواردی که نوزاد به زندگی خود ادامه دهد کم هوشی و ناراحتی های دیگر در او دیده شود.

عوارض

کودک در بدو تولد طبیعی است. زیرا آنزیم مربوط را، از راه جفت از مادر دریافت می کند ولی چندی بعد دچار مشکل تغذیه شده، در گرفتن سینه مادر ناتوان می شود و اسهال،

استفراغ و یرقان در او مشاهده می گردد. ضعف عمومی شدید و پیشرونده در نوزاد پیدا می شود، کبد و طحال بزرگتر از حد طبیعی شده، عضلات کودک تحلیل می روند. همچنین پوست بدن متورم می شود و لکه های خونریزی در زیر جلد نمایان می گردد.

نارسایی شدید در سیستم گوارشی و وجود اسهال و استفراغ بتدریج نوزاد را برای ابتلا به بیماریهای عفونی مستعد می سازد و کودک به علت نارسایی کبد و عقونیت، می میرد. در مواردی که نارسایی آنزیمی خیلی شدید نباشد، ممکن است کودک به زندگی ادامه دهد که در این صورت عقب ماندگی ذهنی تدریجی به وجود می آید که با نارسایی دائمی کبدی، کمبود قند خون، تاخیر در رشد عمومی و آب مروارید همراه است.

- ۱- فرهنگ جامع روانشناسی - روانپزشکی، دکتر نصرت الله پور افکاری، نشر فرهنگ معاصر
- ۲- کودک عقب مانده ذهنی، رابینسون و رابینسون، فرهاد معاصر.
- ۳- روانشناسی کودکان استثنایی، دکتر محمد علی احمدوند انتشارات دانشگاه پیام نور
- ۴- کودک معلول ذهنی، عباس داورمنش، نشر نمایشگاه کتاب کودک

سرگذشت زن

سوسن نویانی

گیاه درمانی (خواص گیاهان دارویی)

در شماره های قبلی با نحوه بکارگیری آتش و آشنایی با گاه شماری و نقش زن در این امور آشنا شدیم حالا می خواهیم به نقش زن در درمان بیماری ها و ابداع زبان و شکل گیری مراسم تدفین بپردازیم.

از تنوع و فراوانی استخوان های فسیل شده ی حیوانات پیداست که منبع اصلی غذا در نواحی مختلف جهان از جمله سواحل مدیترانه گوشت شکار بوده است. البته بقایای غذاهای گیاهی فراوان نیز در این مکان یافت شده است که ضمن دارا بودن ارزش غذایی خواص درمانی نیز دارند و همچنین با مشاهده آثار بیماری های ناشی از مصرف بیش از حد گوشت و جگر خام که در بعضی نواحی منجر به مرگ های دسته جمعی شده می توان احتمال داد که غذاهای گیاهی دارویی برای مصرف در دوران کمبود گوشت و یا درمان بیماری های ناشی از آن مفید بوده است.

از آنجا که گرد آورندگان غذاهای گیاهی پیوسته زنان بوده اند احتمال می رود ضمن جمع آوری و استفاده از آن به خواص درمانی آنها نیز پی برده اند. و توانسته اند به راز و رمزهای گیاهان دارویی دست یابند و این دانش و آگاهی و تجربه می توانسته از نسلی به نسل دیگر منتقل شود.

زنان آموختند که با کمک گیاه داروها، اثرات زینبار مصرف غذاهای گوشتی یکنواخت را خنثی سازند. شاید بتوان گفت زنان و مادران پایه های درمان و طبابت را از طریق گیاه داروها نهادند. از مجموع یافته های آسیا و آفریقا و اروپا درمی یابیم که از حدود نیم میلیون تا یکصد و پنجاه هزار سال پیش انسان های راست قامت در همه ی نقاط گسترده بودند. ابزار شکار انسان تکامل یافته تر و از پوست شکار برای زیر انداز درون غارها استفاده می کردند. زنان که مجبور بودند برای نگهداری بچه ها در قرارگاه بمانند وقت اضافی خود را صرف دیباغی پوست شکار،

روشن نگهداشتن آتش، غذاهای گیاهی، سرپرستی، حمایت از نوزادان و می کردند. در غیبت شکارگران مرد که گاه بسیار طولانی می شد مسئولیت حفاظت از گروه و قرارگاه از وظایف زنان بود.

سخن گوئی (دوره نیم میلیون تا یکصد و پنجاه هزار سال قبل)

از زمان پیدایش انسان قائم به بعد یافته های فسیلی نشان می دهد که انسان قادر به سخن گفتن بوده.

زندگی اجتماعی انسان قائم نیازمند نوعی وسیله ارتباطی برای انتقال و تبادل اندیشه و تجربه میان افراد گروه بود. گروهی از انسان شناسان معتقدند زنان نقش مهمی در ایجاد و شکل گیری زبان داشته اند و سخن گوئی و

ابداع واژگان برای انتقال مفاهیم مجرد احتمالا به وسیله زنان پایه گذاری شده زیرا به دلیل مسئولیت های متعدد از جمله سرپرستی و حمایت و آموزش کودکان و افراد نابالغ درون شبکه خویشاوندی و همچنین استقرار و حفاظت از قرارگاه و سازماندهی زندگی جمعی نیاز بیشتری به ایجاد وسیله برای ارتباط با دیگران داشته اند.

پیدایش انسان خردمند (نئاندرتال)

یافته های کاملی از این نوع انسان در اروپا، خاور میانه، ایران، بلغارستان، عراق، فلسطین بدست آمده این نوع انسان اولین بار در حدود صد



هزار سال پیش در دوران خوش میان دو یخبندان بر صحنه جهان پدیدار و با حضور این انسان، یافته های انسان شناسی بر نخستین مراسم تدفین مردگان شهادت می دهند. گورهای زیادی کشف شده اند، که اجساد مردگان با کیفیت خاصی به خاک سپرده شده اند. مثلا در فرانسه پسر جوانی در حالی که به پهلوی خوابانیده شده و دست راستش در زیر سرش قرار داشت دفن شده بود.

این خود نشانه نقطه شروع نوعی تفکر تجربیدی و اندیشیدن به مرگ و زندگی و آغاز احساس بیزاری از نیستی مطلق است. گذاردن غذا در کنار مردگان در برخی گورها،

انجام مراسم و به جای آوردن آداب و تشریفات در تدفین مردگان، اندیشیدن به چیزی فراتر از مرگ است. همجواری گورها با اجاق و کانون گرما نشان می دهد که نئاندرتالها می دانستند که مرگ پایان گرما و حرارت جسم است. در حقیقت این انسان های کهن با این اعمال و مراسم اندیشیدن به فلسفه ی هستی را آغاز کردند که تا به امروز ذهن انسان هوشمند دانا را درگیر خود کرده است.

گوری را کشف کرده اند که پیکر انسانی حدود شصت هزار سال پیش به خاک سپرده شده که بستر او پر از شاخه های بلوط و کاج و سرو کوهی و انبوه گل های نظیر سنبل کوهی، ختمی آبی و شیخ الربیع زرد که با شاخه های سبز تزیین شده بود، با گل سر تا پای جسد را پوشاند بودند. و همه گیاهانی بود که تا به امروز مصرف دارویی داشته است.

انسان شناسان معتقدند چه کسانی جز زنان و مادران و باقی ماندگان در منزلگاه می توانستند از بیماران و ناتوانان مراقبت نمایند و یا آن مراسم و تشریفات لطیف و پر احساس را در تدفین مردگان برپا داشته و اندوه خود را با قرار دادن گل های رنگین معطر و درمان گر بازگو کنند.

من، تو، ما و سرزمین رؤیاها



دکتر ناصر محمدی فر

پذیرای کمک های شماست.
حساب جام بانک ملت: مؤسسه خیریه
خاتم النبی ۶۱۳۴۶۵۳۲۴۵
شماره تماس مؤسسه: ۰۵۷۱-۲۲۲۳۵۷۵

رؤیای که بارور شده است

یازده و شاید دوازده سال پیش بود که شروع کردند. آن زمان نه از ساختمان خبری بود و نه از کارمندان. همه چیز آنها یک خرابه بود. سال ها تلاش کردند و حالا بعد از ۶۰×۶۰×۳۴×۱۲۰۳۶۵ ثانیه که هر ثانیه اش پر از لحظات عشق و آه و امید بوده است، رؤیا به بار نشسته است. مؤسسه خیریه معلولین ذهنی امیرالمؤمنین(ع) را می گویم. رؤیای نگهداری مددجویان معلول ذهنی حالا در حد استانداردهای جهانی محقق شده و روز به روز کودکان بیشتری را تحت پوشش قرار می دهد. حتی آن قدر توانا شده است که می تواند الگویی برای کمک به سازمان های خیریه مشابه باشد و دست یاری آنها را بفشارد.

هر رؤیای نوع دوستانه ای که به بار بنشیند می تواند تکیه گاهی برای رؤیاهای فراوان دیگری باشد که هر لحظه در ذهن یک نیکوکار جوانه می زند.

ایمیل نویسنده: Email: nassermoh44@yahoo.com

خواننده گرامی نظرات خود در مورد این مطلب یا سایر مطالب نشریه را به شماره پیامک ۰۹۳۶۹۲۶۶۳۱ ارسال فرمایید.



سوار مریخ پیمای دیسکوری در حال رفتن به مریخ هستید... هنوز هم کافی نیست... تصور کنید... رؤیا داشته باشید... تصور کنید... تصور کنید... سرم حسابی گیج می رود. راستی چرا ما رؤیایی برای نیکوکاری نداریم، یا کم داریم، یا من نمی دانم. حتما من نمی دانم. رؤیاهایی که در ادامه می آید حرف مرا نقض می کند.

رؤیای که محقق شد

نمی دانم دقیقا چه روز و چه ساعتی بود، همین قدر خاطرم هست که نیمه اول اردیبهشت همین امسال (۱۳۹۱) و توی همین شهر بود. همه آمده بودند. حتی عزیزی که قرار بود قسمتی از این رؤیا باشد از تهران آمده بود. دوستان دوستدار بچه ها دور هم جمع شده بودند. هوا ابر و باد بود و تو را وادار می کرد که روی صفحه زمین بی واسطه ترین واژه ها را بنویسی. ابعاد زمین حسابی چشم گیر است. حدود ۸۰۰ متر زمین در خیابان پیشنمازی جنب مسجد بقیه... مراسم کلنگ زنی خیلی زود تمام شد و حالا رؤیا می رود تا ادامه مسیر خودش را طی کند. بیننده ی رؤیا سال ها است که تلاش می کند تا بچه ها در شرایط بهتری زندگی کنند. باید برای تکمیل پروژه ها کمک های بیشتر و بیشتری جمع شود.

او هم می داند که میلیون ها آدم دیگر در سراسر این زمین خاکی - آبی - آسمانی سرگرم تحقق رؤیاهای نوع دوستانه خود هستند و ما نیز

می دانیم که توی همین شهر نشسته بر خاک کویر فراوانند آدم هایی که رؤیاهای مشترک برای خوشبختی همه ی فرزندان ایران زمین دارند. مؤسسه خاتم النبی در پی تحقق رؤیای مرکز نگهداری و سرپرستی کودکان و نوجوانان مشایخی،

رؤیاهای کودکی

همین طور که از کودکی قد کشیده و بزرگ تر می شویم، دنیای ذهن و روان ما نیز بزرگ و بزرگ تر می شود. روزهای اول - وقتی که به راحتی توی دو تا دست مهربون جا می شویم - تمام رؤیاهای من و تو و ما، آغوش گرم ما دری است که پاسخ همه ی نیازهای مان را دارد؛ غذا، خواب، نظافت، لالایی، خنده و...

کم کم که راه می افتیم، رؤیاهایمان نیز تغییر می کند، یک کامیون بزرگ بارکش و یا یک عروسک قشنگ پارچه ای. گاهی هم بابا و مامان ما را خانم دکتر، آقای مهندس و یا جناب خلبان و سرکار خانم معلم صدا می کنند. همین طور که ما رشد می کنیم رؤیاهای مان بزرگ تر و بزرگ تر می شوند. به تدریج زیبایی، تیپ و قیافه، موفقیت ورزشی، موفقیت تحصیلی، موفقیت تجاری، افزایش ثروت، مهاجرت، خریدهای کلان و ... به خانه رؤیاهای ما راه می یابند. خوب که نگاه می کنیم از کودکی تا میانسال ی یک رؤیا هست که کمتر به سراغ ما می آید، رؤیای داشتن یک بنیاد نیکوکاری بزرگ که مثلا تمام کودکان تهی دست را دستی باشد و یا تمام آدم های بی سرپناه را پناهگاهی.

چرا من و ما، و کودکان ما در کودکی نمی آموزیم که رؤیایی داشته باشیم برای خوشبختی همه ی آدم ها. چرا رؤیای نوع دوستی و بخشیدن این قدر نایاب است. چرا رؤیاهای من فقط برای خوشبختی، موفقیت و پیشرفت من تدارک دیده شده اند. چرا این قدر کلاس های موفقیت برای بچه های یک روزه تا پیرمرد و پیرزن های نود و نه ساله زیاد شده است. دقت کنید:

موفقیت آموزان عزیز حالا تصور کنید که یک بنز ۵۰۰ میلیونی جلو خانه شما پارک کرده است - ترسید - این یک رؤیای زیبای شخصی است... اصلا جلوتر برویم - تصور کنید یک خانه یک میلیاردی دارید... نه... نه! یک هواپیمای جت اختصاصی و شخصی... اصلا چرا تصور نکنید

از پیش درآید چه جان ما که برآید

محمد تقی حمزه ای
jafarhamzei@yahoo.com

تأیید نماید.

۶- قتل فرخی یزدی شاعر آزادیخواه: او را شبانه به مریض خانه زندان برده و بر اساس دستور سرپاس مختاری- پزشک احمدی و رئیس زندان سرهنگ نیرومند آمبول هوا را به رگ های او تزریق می کنند. فرخی پس از چند لحظه فریاد کشیدن رنگش سیاه شده و خرخر می کند و سرانجام خفه می گردد.

۷- قتل شیخ خزعل: بنا به دستور مختاری افرادی به خانه ی او رفته و درفش محکمی را به شقیقه اش می کوبند و سپس گلولی او را گرفته و خفه اش می کنند آنها پس از انجام مأموریت یک قطعه چک به مبلغ ده هزار ریال دریافت می کنند. (بختیار ۴۰۰۰ ریال برای آن که درفش را به شقیقه وارد کرده، فرشچی ۳۰۰۰ ریال برای آن که گلولی شیخ را گرفته، جمشیدی جلوی در مراقب بوده ۲۰۰۰ ریال، یآوری در بیرون مراقب بوده ۵۰۰ ریال، عقلی پور دورتر مراقب بوده ۵۰۰ ریال) پس از دریافت مبلغ همگی رسید را امضا کرده اند.

پس از سقوط رضا شاه، مختاری دستگیر شده و محاکمه گشته و به ۸ سال زندان با اعمال شاقه محکوم گردیده است. اما روزنامه رعد در آن زمان نوشته است که مختاری در اتاق مخصوص با تمام وسایل آسایش جای گرفته و مستخدم خصوصی برایش امکانات فراهم می سازد. مختاری در فروردین ۱۳۲۷ م مشمول عفو محمد رضا شاه قرار می گیرد و با دریافت یک میلیون ریال جایزه آزاد شده و مدرسه موسیقی ایران را دایر می کند. بزرگ علوی درباره مختاری گفته که او در عرصه هنر مردی بزرگ بود ولی به خاطر نداشتن جهان بینی در گردابی هولناک گرفتار بوده، و حوادث روزگار او را در جایگاهی قرار داده که نه برای هنر بلکه برای تاریخ ایران و موسیقی ایرانی مایه شرم و ننگ شده است.

می کند: مختاری در مقابل افراد و نیروهایی که مخالف رضا شاه بودند با تمام قوا ایستادگی می کرد.

رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰ که حکومت نظامی اعلام کرد افراد خانواده اش را به صادق ترین فرد و معتمد ترین شخص یعنی (سرپاس مختاری) سپرد تا از آنها در نقطه دور افتاده و امن مراقبت نماید. عده ای معتقد هستند که مختاری در بعضی اوقات مخالف اوامر رضاشاه رفتار می کرده است و رضا شاه را تابع دستورات خویش می نموده است. دیری نپایید که شاه به چاه امیالش سقوط کرد و حکومت رضاشاه از هم پاشید و مختاری را مردم به پای میز مجازات و محاکمه بردند. قتل و ترور اشخاص روشنفکر مذهبی ملی و آزادیخواه به فرمان رئیس شهربانی وقت (سرپاس رکن الدین مختاری) همان هنرمند مبدع پیش درآمد، در تاریخ این طور رقم خورده است.

۱- ترور میرزاده عشقی

۲- قتل حاج آقا اسماعیل عراقی: نماینده مجلس که با خوردن چای مسموم در دفتر سرپاس مختاری پس از چند ساعت دچار تشنج شده و فوت نموده است.

۳- قتل کیخسرو شاهرخ: که به جشن عروسی دعوت شده و در آنجا مأموران شهربانی او را دستگیر کرده و طبق اسناد و مدارک به امر مختاری او را در کرج خفه کرده اند.

۴- قتل سید حسن مدرس: بنا به اقرار پاسپار منصور وقار طبق دستور کتبی مختاری حین نماز، با عمامه اش او را خفه کرده اند و در گزارش نوشته اند که مدرس به مرض تنگی نفس مبتلا بوده است.

۵- قتل نصرت فرمانفرمایان: بنا به دستور مختاری سه نفر به نام های (عقلی پور، فرشچی، بختیار) به سمنان رفته و به او گیلان پر از سم داده چون سم را کنار ریخته سه نفری او را خفه کرده اند و سپس از دکتری تقاضا می کنند که برای معاینه او بیاید و مرگ او را به طور طبیعی

در تاریخ موسیقی ایران برای اولین بار شخصی به نام رکن الدین مختاری به این فکر افتاد که نوازندگان، اندکی جلوتر از اجرای کنسرت، قطعه ای را به طور دسته جمعی بنوازند که به اصطلاح گشایش و خلاصه ای باشد از آنچه که چند لحظه بعد می نوازند. از آن پس مختاری با تک نوازی کارها را شروع می کرد و سپس گروه به صورت دسته جمعی تمرین می کردند. این ابداع تداوم یافت و تا به امروز هم ادامه دارد چون آغازگر این شیوه رکن الدین مختاری بوده است نوازندگان او را بانی پیش درآمد موسیقی ایران می شناسند.

متأسفانه آن سوی نوازندگی قطعات لطیف و دل انگیز، چهره ی سیاه و مخوف رکن الدین مختاری را گروهی از مردم روشنفکر و آزادیخواهان ایران مشاهده کرده اند. گرچه در بزم های هنری مختاری شاخص بوده و توانایی فوق العاده داشته اما ثمرات تلخ زندگی شغلی او آثار هنری او را ضایع نموده است. مورخین و نویسندگان اوراق سیاه و سفید حیات مختاری را با قلمی سر شکسته و مرکبی از خون به شرمساری نگاشته اند. بزرگ علوی از نویسندگان مبارز و مشهور، مدت چهار سال به دستور رکن الدین مختاری (سر پاس مختاری) رئیس شهربانی کل کشور در بازداشت به سر برده است. او سر پاس مختاری را این چنین معرفی



منابع:

- ۱- گذشته چراغ راه آینده: جامی
- ۲- پنجاه و سه نفر: بزرگ علوی
- ۳- موسیقی آوازی ایران: محمدرضا لطفی
- ۴- مجله چیست: شماره ۷۸

باغچه امید معرورزان

سید فرید حبیبی
alitomh@yahoo.com

نور:

دیفن باخیا دوستدار محیطی سایه روشن است. مناسب ترین موقعیت، زمانی فراهم می آید که در محلی پر نور و به دور از تابش مستقیم آفتاب قرار داشته باشد.

در صورتی که در محل کم نور و سایه برای مدت طولانی قرار گیرد، ساقه ها و برگ هایش استحکام خود را از دست داده و رشد بی رویه می کنند. در این صورت گیاه زشت و بدقواره می شود و ساقه هایش خود را می اندازند. در محیط بسیار پر نور که نور آفتاب برای این گیاه مزاحمت ایجاد می کند، برگ ها زیبایی و جلوه خود را از دست داده، دچار آفتاب سوختگی خواهند شد.

علامت آفتاب سوختگی، خشکی و قهوه ای شدن لبه و اطراف برگ هاست.

آبیاری:

نیازش به آب متوسط است. در تابستان هر هفته دو تا سه بار و در زمستان فقط یک بار به آن آب بدهید.

روش دقیق تر برای پیدا کردن زمان آبیاری دیفن باخیا آن است که اجازه بدهید سطح خاک خشک شود. هر وقت خاک رطوبت خود را از دست داد و خشک شد، به آن آب بدهید. آب کم، موجب توقف رشد و ریزش برگ ها می گردد البته ریزش برگ های دیفن باخیا ممکن است علت های دیگری نیز داشته باشد.

دیفن باخیا به آب زیاد حساسیت دارد. اگر به طور بی رویه به آن آب بدهید، خیلی زود دچار پوسیدگی ساقه می گردد.

یک قارچ بیماری زا به نام «بوتری تیس» در مواقعی که رطوبت هوا زیاد بوده و گیاه در سرما قرار داشته باشد، یا آب زیادی به آن داده باشید، آیکی و لپیده شدن و پوسیدگی برگ و ساقه را به وجود می آورد. ضامن برگ های پایینی زرد می شوند. بنابراین بهتر است جنس خاک و محلی را که گیاه در آن قرار دارد، از نظر نور و درجه حرارت بشناسید و با دقت و رعایت برنامه زمانبندی شده، به آن آب بدهید.

خاک:

مناسب ترین خاک برای دیفن باخیا مخلوطی



گل کاری دیفن باخیا

نام خانوادگی: آراسه ARACEAE
سرزمین اصلی: نواحی حاره آمریکا، برزیل و کلمبیا
دیفن باخیا DIEFFENBACHIA برای اغلب خانواده ها نامی آشناست. گیاهی است همیشه سبز که سی گونه دارد.
به نواحی حاره آمریکا تعلق دارد. این گونه، به طور متوسط شصت تا صد و بیست سانتی متر رشد می کند.

روش پرورش دیفن باخیا

گرما:

به طور کلی گیاهی گرمادوست است و در زمستان مناسب ترین درجه حرارت ۱۳ تا ۱۸ درجه سانتی گراد و در تابستان بیشتر از بیست و چهار درجه سانتی گراد است.
موقعی که هوا خیلی گرم باشد، بهتر است به طور مرتب آب روی برگ هایش پاشیده شود. در هوای گرم اگر غبارپاشی نشود، برگ هایش قهوه ای گشته، خود را جمع نموده و می ریزند. در این صورت بهتر است آن را به محل خنک منتقل کرده و آب بیشتری به آن بدهید.

در مورد اسپری کردن آب روی برگ هایش به این نکته توجه داشته باشید که وقتی نور آفتاب روی برگ هایش قرار دارد، نباید آنها را خیس کرد، زیرا در این صورت دچار سوختگی برگ گشته و روی پهنک برگ لکه های قهوه ای ظاهر خواهد شد.

است از سه قسمت خاک جنگلی، خاک برگ، و یک قسمت خاک معمولی باغچه.

کودپاشی:

از اوایل بهار تا اواسط پاییز هر هفته یک بار به غلظت ۳ گرم در لیتر کود تقویتی را در آب حل نموده و به گیاه بدهید.

تکثیر:

الف - در بهار قلمه هایی به طول ده سانتی متر از ساقه برداشته و به صورت عمودی در ماسه قرار دهید.

ب - در بهار قلمه هایی به طول پنج سانتی متر از ساقه های ضخیم که دارای چند جوانه هستند، برداشت کرده و به صورت افقی در ماسه قرار دهید.

ج - پاجوش هایی که کنار پایه اصلی سبز می شوند، از گلدان خارج کرده و به گلدان دیگری منتقل کنید

تکات مهم در نگهداری دیفن باخیا

ریزش برگ های دیفن باخیا مهم ترین مشکل نگهداری این گیاه است. البته در دیفن باخیاهای مسن، ریزش برگ های پایینی تا حدودی امری طبیعی است.

با رعایت نکاتی که گفتیم، می توان از ریزش برگ ها جلوگیری کرد. اگر ریزش برگ ها تا حدی بود که گیاه زشت و بد منظره شد، با روش قلمه به ازدیاد آن بپردازید.

توقف رشد دیفن باخیا هم موضوع مهمی است. با تغذیه به موقع و زیر و رو کردن خاک های سطحی و ایجاد تهویه کافی در خاک، برای رشد بیشتر تحریک می شود.

توضیح:

بعد از برداشتن قلمه آن را یک روز در سایه نگهداری کنید، تا شیرابه داخل ساقه خشک شود.

احتیاط:

در صورتی که قطعه ای از برگ آن خورده شود انسان را بشدت مسموم می کند. - دست زدن به برخی از انواع آن بعد از تماس با چشم انسان را کور می کند.

این گیاه مانند برگ انجیری بسیار سمی است و باید از دسترس نوزادان و کودکان نوپا که احتمال می دهید برگ های آن را به دهان بگذارند، دور نگهداشته شود.

سلامتی و طول عمر خود را در خوراکی ها بیابیم

زهرایحیی زاده

کرم گله لونا کرم لونا کرم لونا

✓ هیچ چیز در طبیعت برای خود زندگی نمی کند
رودخانه ها آب خود را مصرف نمی کنند
درختان میوه خود را نمی خورند
خورشید گرمای خود را استفاده نمی کند
ماه، در ماه عسل شرکت نمی کند
گل، عطرش را برای خود گسترش نمی دهد
نتیجه:
زندگی برای دیگران، قانون طبیعت است...
✓ سکه های پول همیشه صدا دارند
اما اسکناس ها بی صدا هستند
پس هنگامی که ارزش و مقام شما بالا می رود
بیشتر آرام و بی صدا باشید...
✓ هرگاه میخواهی بدانی که چقدر محبوب و غنی هستی،
هرگز تعداد دوستان و اطرافیانت به حساب نمی آیند
فقط یک قطره اشک کافیست
تا ببینی چه تعداد دست برای پاک کردن اشک های تو می آید...
✓ در مسابقه بین شیر و گوزن، بسیاری از گوزن ها برنده می شوند
چون شیر برای غذا می دود و اهو برای زندگی پس "هدف مهم تر از نیاز است"
✓ یک جمله فوق العاده، که در هر ایستگاه اتوبوس زاپنی نوشته شده است:
اتوبوس متوقف خواهد شد، اما شما پیاده روی به سمت هدف را ادامه دهید...
✓ جمله "به تو افتخار می کنم"
همان قدر به مردان انرژی می دهد که جمله "دوست دارم" به زنان...
✓ وقتی در وضعیت خوبی هستی، یک اشتباه را یک جک در نظر می گیری
اما زمانی که در وضعیت بدی قرار داری، حتی از یک جک ناراحت می شوی و اشتباه می پنداری...
✓ مواظب کلماتی که در صحبت استفاده می کنی باشی
آنها شاید شما را ببخشند، اما هرگز فراموش نمی کنند...
✓ از گوش دادن به سخنان دشمنانتان غافل نباشید
آنها اشتباهات شما را به خوبی بیان می کنند!
✓ "مدارا" بالاترین درجه قدرت
و "میل به انتقام" اولین نشانه ضعف است...
✓ چیزهایی که از دست داده ای را به حساب نیاور
چون گذشته هرگز بر نمی گردد
اما گاهی اوقات، آینده می تواند چیزهایی که از دست داده ای را برگرداند
✓ چنان زندگی کن که کسانی که تو را می شناسند، اما خدا را نمی شناسند
بواسطه آشنایی با تو، با خدا آشنا شوند...
✓ به کسانی که به شما حسودی میکنند احترام بگذارید!
زیرا اینها کسانی هستند که از صمیم قلب معتقدند شما بهتر از آنانید...

همیشه بهار تهیه می گردد، در کمپرس ها برای کوفتگی ها، التهاب ها، در رفتگی ها و درمان سوختگی، سرما زدگی، اگزما و بعضی از قارچ های پوستی مورد استفاده قرار گرفته و همین تئور، به شکل غرغره برای التهاب دهان و گلو مصرف می شود. استفاده از این دارو به صورت تیزان (خیسانده ۲ قاشق مرباخوری گل خشک در نیم لیتر آب) برای درمان یرقان و افزایش ترشح صفرا و دم کرده ی دو درصدی آن به عنوان پیشاب آور، ضد تشنج و پایین آورنده ی فشارخون و تصفیه کننده ی خون مورد استفاده می باشد.

ضماد گل آن همراه با آرد جو، برای زخم های چرکی، سوختگی با آتش، جوش غرور، کورک، پینه، میخچه و زگیل توصیه شده، و ضماد مخلوط شیره ی ساقه ی گل تازه آن به نسبت ۱٪ با کره و یا چربی دیگر، برای زخم های بدخیم سودمند بوده و روی زخم ها و غدد سرطانی اثری قاطع دارد و همچنین، موثر برای جلوگیری از تجزیه شدن خون سرطانی می باشد. شیره تازه ی گل همیشه بهار به مقدار یک تا دو قاشق غذاخوری برای زخم های روده و معده تجویز شده است. در مصرف نوع کوهی آن به علت سمی بودن، باید احتیاط بیشتری نمود و آن را کمتر به صورت خوراکی مورد استفاده قرار داد^۱.



گل همیشه بهار

همیشه بهار، گلی است زرد متمایل به نارنجی با بوته ای کوتاه و برگ های سبتر. چند سال عمر می کند، در تمام تابستان گل می دهد و در زمستان نیز سبز می ماند. همیشه بهار، دو نوع است؛ بستانی و کوهی که هر دو خواصی مشابه دارند. مصرف نوع کوهی آن کمتر می باشد ولی هر دو نوع مورد استفاده ی ملل مختلف قرار می گیرند.

این گل در عربی «خی العالم» و «دائم الحیات» و در فارسی به نام «عبرون»، «زبیده»، «سپهلاهی»، «خیری زرد» و «همیشه بهار» شناخته شده و در بعضی کشورها «آرنیکا» و «یوت ماری گلد» نیز نامیده می شود.

اعراب، ترک ها، مجارها، بلغارها و مردم سوئیس آن را به جای تنباکو نیز به کار می برند. قلیان این گل در بلوچستان ایران معروف بوده و در بعضی کتب به نام تنباکوی هندی از آن یاد شده است.

به دلیل خاصیت ضد عفونی کننده قوی و تحریک جریان خون سطح پوست، و تسریع در التیام زخم ها، برای جراحات ناشی از تصادفات، از کرم و داروی خوراکی آن به نام آرنیکا استفاده می شود. تئوری که از نوع کوهی

^۱ - منابع

فرهنگ عمید، دکتر حسن عمید، نشر امیرکبیر، ۱۳۵۷
زبان خوراکی ها، ۲ دکتر غیاث الدین جزایری، امیرکبیر
درمان گر سبز، پنه لوب، احمد بردبار، پاهو
گیاهان دارویی، پرفسور هانس فلوک، دکتر توکلی، دکتر صداقت، نشر روزبهان
الابینه عن حقایق الادویه، علی الپروی، دانشگاه تهران
معجزه طبیعت، فرساد اخلاقی، نشر آموزش کشاورزی

دل نوشته

زمستان گذشته و به هنگام برگزاری جشن سالگرد، دو تن از میهمانان گرامی ما دل نوشته های خود را با سایر میهمانان در میان گذاشتند. ضمن تشکر از آنها برای اطلاع شما خواننده گرامی این مطالب زیبا را در زیر آورده ایم.

مراقبت از کودک، ناحق و ناروا، هدر می دهد و این یک ستم مضاعف است. امروزه با پیشرفت های پزشکی و علمی، بسیاری از مشکلات مادرزادی قابل حل یا قابل اصلاح می باشد. مشروط بر آن که کودک را از دوران نوزادی تحت نظر و مراقبت های متخصصین مربوطه قرار دهند، دستورات آنان را با حوصله انجام دهند هم چنان که عروس من هم با آزمایش خون نوزاد در همان ماه اول تولد، نوع مشکل نوزادش تشخیص داده شد و از ۳ ماهگی کودک را به نزد متخصصان بهزیستی برد و برای او پرونده تشکیل داد. دستورات پزشکان را با علاقه و حوصله انجام داد و از انجام هیچ زحمتی و کاری دریغ نکرد. حاصل زحمات او، امروز دختری است که هم از نظر رشد جسمانی در بهترین شرایط است و هم دارای قدرت تکلم است و هم در سال اول دبستان مشغول تحصیل است.

فاطمه خواجهوی

اما من و همسر من با تمام قوا مخالفت کردیم و به پسرمان گفتیم چنین کاری گناهی کیبیره است و مجازات سختی در انتظار تو خواهد بود. فرزند نعمت خداوند است، او را همان گونه که خدایش آفریده، باید پذیرفت و شاکر نعمت بود. روز ترخیص نوزاد از بیمارستان فرا رسید من و پسر، نوزاد را ترخیص کردیم و به خانه آوردیم. فردایش عروسم آمد و من همراه پسر و عروسم به خانه شان رفتیم. مراقبت از مادر و نوزاد را به عهده گرفتیم. به عروسم دلداری می دادم زیبایی های نوهام را مدام برایش می گفتم. برای هر خانواده ای که دارای کودکی با مشکل مادر زادی می باشد، مهم ترین مسأله پذیرش فرزند مشکل دار و از آن مهم تر پذیرش اطرافیان به خصوص خانواده ی همسر است.

متهم کردن عروس یا داماد به این که عامل تولد کودک مشکل دار است نه فقط هیچ مسأله ای را حل نمی کند بلکه انرژی والدین نوزاد را برای

عرض سلام خدمت حضار گرامی عرض سلامی از راه دور، بسیار علاقمند بودم در جمع گرامی شما حضور پیدا می کردم، اما به دلایلی نشد و از این بابت متأسفم. قصد داشتم از زحمات بیدریغ و صمیمانه تان برای مظلوم ترین و محروم ترین انسان ها سپاس گذاری نمایم. و از خداوند منان برایتان طلب توانایی روز افزون و برای مددجویانتان تقاضای سلامتی و موفقیت در پیشرفت نمایم.

عزیزان نادیده ام، اینجانب خود، مادر بزرگ یک دختر سنندرم دان هستم که الان ۸ ساله است. هنگام تولد این دختر، خانواده عروسم به حدی ناراحت شدند که بعضی هاشان بیمار و در بیمارستان بستری شدند. پسر من که عکس العمل خانواده ی همسرش را چنین دید فکر کرد که بالاترین مصیبت دنیا بر سرش نازل شده و به پهنای صورت گریه می کرد و می خواستند کودک نوزاد را به بهزیستی بدهند و او را در میان خانواده نپذیرند.



۲۲

شماره ۳۷

تابستان ۹۱

باقی الصالحات خواهی، این به سلامت نکات خواهی، این تو بینی آدمی و این پیکر نوش آب حیات خواهی این آسمان از شکوه این منظر غرق احساس و نور و یاری شد دست های شریف این مردم مشترک در حساب جاری شد بانگ ملی سبزوار نوشت آسمانی ترین کُشد سیبیا

بر دو دست کریمتان بوسه صفر و ده پنج و شش، چهل و شش صفر و هشتاد و نه دو صفر و سه

عشرت میر معظمی

عضو کمیته ادبی هنری بازنشستگان آموزش و پرورش تهران (زمستان ۹۰)

و پدر، عاصمی از غم و حرمان اشک ریزان نظاره می کردند و خداوند سبزه را گسترده خیرین را شماره می کرد دعوت حق شنیده ام لبیک شهید مستی شنیده ام لبیک حج و انفاقستان قبول، قبول مهر سرشارتان قبول، قبول

دست های فرشته پیش آمد اشک و آن خاک را به هم آمیخت پایله های بنای این معبد از ستون های خیر می آویخت

عاقبت خانه، خانه ی دل شد نام مولا به سر در خانه چلچراغ و شکوه منزل شد

تقدیم به مسئولین خیرین و خادمین مؤسسه خیریه معلولین ذهنی امیرالمؤمنین (ع) سبزوار در یازدهمین سال تأسیس آن:

دستهای ظریف دخترکمی که ز معلولیت نشانی داشت زخمی و با طناب پیچیده بر تن شاخه ای گره می خورد اشک هایی به قیمت این سقف و خدایی که خالق خیر است این ستون را به آسمان می برد دخترک غرق نور بود و نیاز بی گنه، بی خبر، از این آغاز در فضای درخت می پیچید قاصه ی خواستگاری خواهر ظواهر گوسفندی دختر صحنه ی تلخ این معما بود «دلبری» خیرخواه با وجدان و «بلوکی» رئوف و با ایمان

کدبانوگری

محل
تولد
شناسل
در
مجارستان



مجاری ها از آن دست مردمانی هستند که به ناهار پیش از شام علاقه نشان می دهند و این وعده را در اصطلاح از همه مفصل تر می خورند. آنها فلفل قرمز و سیب زمینی را در اکثر غذاهایشان به کار می برند و در کل کربوهیدرات جایگاه ویژه ای در رژیم غذایی شان دارد. مجارها معتقدند که شناسل را اولین بار به سایر کشورها معرفی کرده اند و می گویند یک شناسل خوب باید ترد، طلایی و مغزپخت باشد.

• مواد لازم (برای ۴ نفر)

- سینه مرغ / ۳۰۰ گرم / ۵۰۰ کیلوکالری
- تخم مرغ / ۳ عدد / ۳۰۰ کیلوکالری
- آرد کدو / ۶ قاشق غذاخوری / ۱۶۰ کیلوکالری
- آرد سوخاری / ۶ قاشق غذاخوری / ۱۶۰ کیلوکالری
- روغن کانولا (مخصوص سرخ کردن) / ۸ قاشق غذاخوری / ۷۲۰ کیلوکالری
- فلفل قرمز و نمک / به میزان دلخواه / ۰ کیلوکالری

• طرز تهیه

ابتدا ۳ نصفه سینه مرغ تهیه و هر یک را به قطر ۵ میلی متر به ۳ ورقه نازک تقسیم کنید. به این ترتیب ۹ ورقه خواهید داشت. در ظرفی دیگر تخم مرغ ها را بزنید و به آنها به اندازه ۲ تا ۳ قاشق غذاخوری آب اضافه کنید. قبل از آنکه ورقه های مرغ را در تخم مرغ بخیابانید، ابتدا یک طرفشان را بکوبید و در ظرف آرد قرار دهید. به طوری که دو طرف مرغ آردی شود سپس آن را در تخم مرغ و آرد سوخاری بخیابانید. در مرحله آخر تابه ای کوچک را که روغن در آن کاملاً داغ شده، آماده و ورقه های مرغ را در آن سرخ کنید و به محض طلایی شدن از درون روغن بردارید. ورقه های مرغ را روی دستمال کاغذی بگذارید تا روغن شان کشیده شود، آنگاه آنها را سرو کنید.

• این غذا چند کالری دارد؟

شناسل شما در مجموع دارای ۱۸۴۰ کیلوکالری انرژی است که با تقسیم شدن آن به عدد ۴ به هر نفر ۴۶۰ کیلوکالری خواهد رسید که در صورت خوردن آن با نان یا سیب زمینی سرخ کرده این عدد از ۵۰۰ فراتر خواهد رفت.

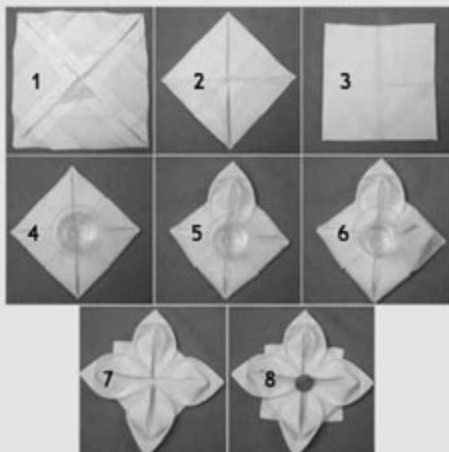
شیوه خشک کردن گل ها برای تزئین منزل:

- ۱- ابتدا گل ها و گیاهانی را انتخاب کنید که دارای ساقه های سفت و بی آب یا بی گوشت باشند.
- ۲- گل های مناسب را انتخاب کنید. ما گل های رز، صدتومانی، بومادران، هورتانسیا و سنبل را پیشنهاد می کنیم.
- ۳- حتماً گل ها را قبل از آن که باز شوند، به صورت غنچه انتخاب کنید.
- ۴- برگ ها را کنده، گل ها را با پیچیدن یک بند پارچه ای یا لاستیکی دور ساقه ها، به صورت دسته گل در آورید.
- ۵- روی گل ها ناخت بزنید.
- ۶- گل ها را به صورت سر و ته ۴ هفته، در جایی خشک و تاریک آویزان کنید.
- ۷- آن ها را داخل گلدان گذاشته یا روی آن، با روبان پاپیون بزنید.

تا کردن دستمال سفره به شکل نیلوفر آبی

- تصویر ۱: دستمال سفره مربع شکلی را روی میز پهن کرده و چهار گوشه آن را تا مرکز دستمال تا کنید. کناره ها را با نوک انگشت بکشید تا صاف شوند.
- تصویر ۲: مجدداً چهار گوشه مربع به دست آمده را تا مرکز تا کنید. روی لبه ها را با دست بکشید تا کاملاً صاف شوند.
- تصویر ۳: دستمال تا شده را به آرامی پشت و رو کنید.
- تصویر ۴: مجدداً گوشه های مربع را تا مرکز مربع تا کرده و لبه ها را صاف کنید. برای اینکه دستمال شما از هم باز نشود جسمی سنگین مثل یک لیوان روی مرکز آن بگذارید.
- تصویر ۵ و ۶: در این مرحله باید دقت عمل بیشتری داشته باشید. به آرامی از پشت مربعان گوشه های تا شده را به رو باز کرده و مطابق شکل فرم دهید.
- تصویر ۷: این مرحله اختیاری است. زیر دستمال چهار گوشه دیگر هم وجود دارد که اگر مایل بودید می توانید باز کنید.
- تصویر ۸: دستمال سفره شما آماده است.

منابع: اینترنت



خدا نزدیک است

فرزانه سلیمانی

عالم هستی مانند کتاب بزرگی است که هر یک از موجودات آن کلمه یا جمله ای از آن را تشکیل می دهد، از نظر یک فرد خداپرست همه ذرات این جهان قابل تأمل و دقت است، یک انسان با ایمان در پرتو نور خدا پرستی، با کنجکاوی خاصی به مطالعه اسرار آفرینش

می پردازد چرا که او می داند آفریننده این دستگاه، بی نهایت علم و قدرت دارد و همه کارش روی حکمتی است بنابراین دقیق تر، عمیق تر رویدادهای زندگی

اش را بررسی می نماید تا اسرار حکمت آنها را بهتر و بیشتر درک کند.

هنگامی که حوادث سخت و بسیار پیچیده در زندگی هر انسانی رخ می دهد و به ظاهر درها از هر سو به روی او بسته می شود، انسان با روحیهی خدایی به دلیل صبر زیاد و اعتماد به نفس قوی افق دیدش را گسترده می بیند و به دنبال ظواهر محدود حرکت نمی کند بلکه در پرتو نور خداپرستی و ایمان خدا را به یاری می طلبد و نیرو می گیرد. او هرگز خود را تنها و ناتوان نمی بیند، مایوس نمی شود، احساس ضعف نمی کند چون قدرت خدا را بالاتر از همه مشکلات دانسته و همه چیز را در برابر قدرت او سهل و آسان می داند. پس با حمایت و کمک پروردگار به مبارزه با مشکلات برمی خیزد و تمام نیروهای خود را به کار می گیرد و با عشق و امید تلاش می کند تا بر سختی ها پیروز شود.

انسان هاست.

ایمان به خدا مایه استقامت و پایداری است.

ایمان به خدا نور امید را همیشه در دل ها زنده نگه می دارد.

توکل به خدا زیر بنای یک زندگی شادمانه و توأم با احساس سعادت و خوشبختی است. انسان متوکل با قدرت تمام در مقابل

مشکلات می ایستد و هرگز احساس شکست و نگرانی نمی کند. او در برابر تند باد حوادث مانند کوهی استوار و مقاوم است.

توکل، کلید در توفیق الهی است و هر لحظه تحت عنایت و لطف بی کران خدا قرار می گیرد. بدون ایمان، بدون اعتقاد، بدون اطمینان

زندگی غیر ممکن خواهد شد. شادابی و سرزندگی از آثار ایمان به خداست. نداشتن نگرانی و اضطراب و رسیدن به اطمینان قلبی اساس هر نوع شادی است.

مهربان دانستن خداوند چراغی از امید را در دل انسان بر می افروزد زیرا خداوند از ما می خواهد تا آگاهانه ذهن خود را به سمت نیکی‌ها و زیبایی ها و شادی ها هدایت کنیم.

دوستان، در واقع هیچ چیزی به اندازه اعتماد به خالق کائنات نمی تواند ما را آرام سازد و امید به موفقیت حتمی را در بدترین شرایط در دلمان ایجاد کند. خداوند نشانه هایش را در هر چه فکر کنید نهاده اما ما نمی بینیم چون صبر نمی کنیم تا به زبان ما ترجمه شود و زود قضاوت می کنیم. باید به حوادث و پیشامدهای تلخ زندگی مانند یک درس، یک پند و یک رحمت نگاه کرد.

چون خداوند در لحظه لحظه زندگی ما، پیامش را پنهان کرده، تنها چشم دل می خواهد.

به قول شاعر معاصر مهین رضوانی فر:

کل من، قلبت را به خداوند سپار...
آن همه تلخی و غم، این همه شادی و ایمانت را...
گاهی از عشق گذر کن و دلت را بسیار به خداوندی که،
خوب می داند کل من، سهم تو از دل چیست!...
گاه، دلنگ شوی، گاه، بی حوصله و سخت و غریب!



و زمانی را هم، غرق شادی و پر از خنده و عشق...
همه را ای گل ناز، به خداوند سپار...

خاطرت جمع، عزیزا که عدالت، خصلت مطلق اوست...
گل نازم، این بار چشم دل را واکن!

دست رد بر دل هر غصه بزنی
حرف هایت را، گرم و آرام و بلند، به خداوند، بگو...

عشق را تجربه کن!

حرف نو را این بار، از لب شاد چاکلک بشنو!
قطره آبی بچکان، بر کویر دل و بر بایر این عاطفه ها!
گل من، در این سال، که پر از روز و شب است،
و پر از خاطره هایی تازه!

چشم دل را، نو کن

و شبیه شب و شبنم، غرق موسیقی باش!
لحظه ها، می گذرند، تند و بی فاصله از هم...
مثل آن لحظه که دیروز شد و

مثل آن روز که انگار، گلم،

هرگز از ره نرسید!

آری ای خوب فشنک!

زندگی، آمدن و رفتن نیست...

خاطره ها هستند، گاه شیرین و گهی تلخ و غریب!
بهتر آن است که در روز جدید،

فکر را نو بکنیم، عشق را، سر بکشیم

و دل ناز غمین را

بنشانیم سر سفره نور،

خانه اش را بکنایم و سپس

هر در و پنجره را، سوی چشمان خدا وا بکنیم...

روز نو، آمده است!

و بهار هم امسال، مثل هر سال از آغوش خدا، می روید!
کاش، این بار، گلم،

با دل گرم زمین، عهد بندیم، دگر!

قدر بودن را، خوب تر می دانیم...

و خدا را هر روز، از نگاه همگان می خوانیم!

فاصله، بسیار است بین خوبی و بدی... می دانم!!!

ولی ای ماه فشنک!

آن چه در ما جاری است! این همه فاصله نیست!

چشمه کرم وصال است و عبور...

زندگی... می گذرد! تند و آسان و سبک!

عاشق هم باشیم، عاشق بودن هم،

عاشق ماندن هم، عاشق شادی و هر غصه

هم...

روز نو، هر روز است!

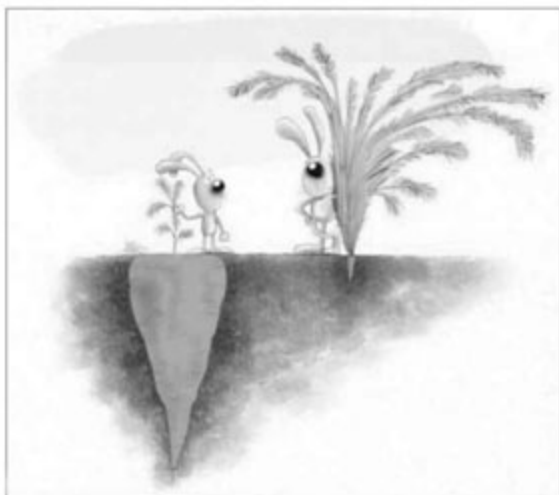
فکر را، نو بکنیم!

عشق را، سر بکشیم!

زندگی!

می گذرد! تند و آسان و سبک!!!

جدول و لطیفه



خواننده گرامی:

برای شرکت در مسابقه جواب جدول را به ایمیل
payam_mehrvarzan@yahoo.com ارسال کرده و از
جواب آن بهره مند شوید.

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
															۱
															۲
															۳
															۴
															۵
															۶
															۷
															۸
															۹
															۱۰
															۱۱
															۱۲
															۱۳
															۱۴
															۱۵

شرح عمودی:

- ۱- بسیار لاغر- مهریه- دوستدار ۲- نکوهش- راهی- به سر می کنند ۳- نزاع-
- از سبزی ها ۴- برادر- خرابی مختصر- هدهد ۵- نام ترکی- نومید- بسته شدن
- ۶- اساس- سامان دادن- راه میان بر ۷- خانم- پایه- سرشت ۸- شیوا- اثری
- هنری- کاپ ۹- اندیشه- غیر جدی- تابع ۱۰- از ضمائر- در خور- از اعیاد
- شیعیان ۱۱- ورزش سبزواری- بیان کردن- ناسزا ۱۲- پایتخت پرو- ناز و ادا-
- ریاضی دان فرانسوی ۱۳- مادر اعتیاد- نجات یافته ۱۴- یکتا- مشهورترین
- اقتصاددان- یاری ۱۵- تند- نخ- اذیت

شرح افقی:

- ۱- ماه شاعرانه- نوعی برش- خاندان پیامبر ۲- نیاکان- همسایه روسیه و لتونی-
- نامی فرانسوی ۳- مخترع اتومبیل- یکی از قبایل عرب- همراه ۴- بدقواره- ماشین
- کشاورزی ۵- غار تاریخی نکا- از سازهای بادی- دریاچه لرستان ۶- درخت
- تسیح- قانون مغول- باطل کردن ۷- سازمان بین المللی استاندارد- بالکن- اصلاح
- خرابی ۸- از بستی ها- بخشنده- سودای ناله ۹- تأمل- روش عبادت- پدیدار
- شدن ۱۰- خوشگذران- دیوار نازک جداکننده فضاهای داخلی ساختمان- پژواک
- ۱۱- سده- نوزاد- محاکمه ۱۲- منوط- نوعی شیشه مقاوم ۱۳- نامی پسرانه-
- مزدور- تکیه داشتن ۱۴- از قهرمانان کربلا- حامله- نوعی لباس بچه ۱۵- عبث-
- هر چیزی که بخشیده شود- از آمدنی ها

رومی داد ها

برگزاری جشنواره سبزه و سفره هفت

سین ۲۰ اسفند ماه ۱۳۹۰

جشنواره سبزه و سفره هفت سین نوروزی در تالار یاس آسایشگاه افتتاح گردید در این جشنواره تعداد ۲۹ شرکت کننده سبزه ها و سفره های هفت سین خود را در چند بخش مختلف به تماشای عموم گذاشتند که با استقبال علاقمندان سبزواری روبرو گردید.

مراسم چهارشنبه سوری ۲۳ اسفند ماه ۱۳۹۰

همزمان با اختتامیه جشنواره سبزه و سفره های هفت سین نوروزی مراسم مخصوص شب چهارشنبه سوری که به طرز بسیار زیبا و سنتی توسط سرکار خانم کوکلانی عضو انجمن بانوان نیکوکار آسایشگاه تدارک دیده شده بود در سالن همایش های تالار یاس برگزار گردید. مراسم به شیوه کاملا سنتی مطابق با آنچه در سال های دور گذشته در سبزواری انجام می شده است اجرا گردید و هنرمندان سبزواری هم برنامه موسیقی سنتی، رقص محلی و چاوشی خوانی را مطابق با سنت گذشته اجرا نمودند. علاوه بر برنامه های زیبایی که تدارک دیده شده بود مراسم شعر خوانی توسط یکی از یاران آسایشگاه آقای مهندس تکابی نیز اجرا شده و دختران آسایشگاه نیز آجیل شب چهارشنبه سوری را که در کیسه های کوچک زیبایی بسته بندی کرده بودند به میهمانان هدیه کردند. در پایان هم جوایز برندگان جشنواره سبزه و سفره هفت سین به آنها اهدا گردید.

مراسم سال تحویل ۱ فروردین

سفره هفت سین که توسط آقای فرزاد احمدپور تهیه شده و برنده جایزه اول جشنواره شده بود زینت بخش سفره هفت سین مددجویان آسایشگاه شده و به طرز زیبایی توسط انجمن بانوان نیکوکار آراسته شده بود. علاقمندان به مؤسسه و بچه ها، سال جدید را بین آنها شروع نمودند تا مرهم بخش تنهایی های آنها باشند. جشن شایسته ای برگزار گردید که مدت دو ساعت شادی و نشاط را به بچه ها هدیه نمود.

درشکه سواری مددجویان ۷ فروردین

یکی از علاقمندان آسایشگاه که مجموعه ی

اسب سواری دایر کرده در این روز درشکه ی خود را به محوطه ی آسایشگاه آورده و تمامی بچه ها را در گروه های پنج یا شش نفره با درشکه سواری سرگرم نموده و ساعات خوشی را برای آنان فراهم آورد. این کار زیبا را آقای مهدی رباطسربوشتی و همکارانش انجام دادند که از همگی آن ها تشکر می نمایم.

بازدید کارکنان شهرداری ۹ فروردین

جمعی از کارکنان شهرداری سبزواری به همراه رئیس دفتر آقای شهردار به نیابت از ایشان جهت تبریک روز پرستار به مؤسسه خیریه ما آمده و ضمن بازدید از بخش ها، شاخه های گل به پرستاران و مددیاران آسایشگاه هدیه نمودند.

بازدید دانشجویان دانشگاه آزاد ۱۶ اردیبهشت

عده ای از دانشجویان دانشگاه آزاد به همراه استاد خویش به دیدار ساکنان مؤسسه خیریه آمده و ضمن حضور در میان مددجویان و کارکنان هدایایی را به بچه ها اهدا نمودند. آن ها پس از آسایشگاه از تمامی قسمت های دیگر مؤسسه نیز بازدید نمودند.

بازدید وزیر کار، تعاون و رفاه اجتماعی ۲۵ اردیبهشت

وزیر محترم کار، تعاون و رفاه اجتماعی آقای دکتر شیخ الاسلامی به اتفاق آقای شعبانی معاونت محترم استاندار و فرماندار سبزواری و هیأت همراه، میهمانان گرمای مؤسسه بودند. در این بازدید درخواست مدیر عامل آسایشگاه مبنی بر اضافه شدن ظرفیت یارانه ای که قبلا از مجاری مختلف اقدام شده ولی بدون نتیجه مانده بود، کتبا از آقای وزیر خواسته شد و ایشان هم ضمن آن که ظرفیت خالی را تأیید نمودند، امر به اقدام دادند که امیدواریم هرچه سریعتر این خواسته ی ما برآورده شود. آقای وزیر هنگام بازدید از آسایشگاه و دیدار با مددجویان ضمن اظهار رضایت از اقدامات انجام شده قول همکاری و مساعدت با این مرکز را نیز دادند.

اولین اردوی مددجویان ۲۷ اردیبهشت

به همت همکاران داخل بخش و عده ای از بانوان انجمن نیکوکاران مؤسسه، اولین اردوی خارج

از شهر مددجویان جهت اتبساط خاطر روحی و روانی آن ها در منطقه خوش آب و هوایی نزدیک روستای رازقند برگزار گردید.

بازدید مسئولین فرمانداری ۲۸ اردیبهشت

جمعی از اعضای کمیته بانوان و خانواده فرمانداری سبزواری به همراه خانم حداد نیا سرپرست این کمیته طبق معمول سال های گذشته جهت بزرگداشت مقام زن و تجلیل از بانوان همکار ما، این مؤسسه را مورد بازدید قرار دادند.

بازدید کارکنان مؤسسه خیریه معلولین ذهنی رمضان کاشمر ۳ خرداد

کارکنان مؤسسه خیریه معلولین ذهنی رمضان کاشمر به اتفاق آقای اسکندری مدیر آن مرکز مهمان مؤسسه ما بوده انتقال تجربیات کاری بین دو مرکز و کارکنان آن ها مهم ترین موضوع این بازدید بود. بازدید از کلیه ی بخش های مؤسسه بهانه ای بود تا مشکلات بررسی و راه کارهای برطرف شدن آن ها نیز ارائه گردد.

جشن تولد ۲ خرداد

جشن تولد مددجویان متولد اردی بهشت ماه این مرکز با کمی تأخیر در این روز برگزار گردید.

برگزاری کلاس کمک های اولیه ۶ خرداد

با توجه به نظر مدیر مؤسسه در مورد آموزش ضمن خدمت و بالا بردن آگاهی های لازم کلیه کارکنان اداری و بخش های مؤسسه یک دوره کلاس آموزش امداد رسانی و کمک های اولیه در داخل آسایشگاه شروع گردید. مدرس این دوره سرکار خانم ابارشی از پرستاران فعال در آسایشگاه هستند که از آموزشیاران خوب سازمان هلال احمر هم هستند. در پایان به کلیه شرکت کنندگانی که موفق به پایان دوره شوند گواهینامه مربوطه از طرف سازمان هلال احمر اهدا خواهد شد.

برای آگاهی بیشتر از اخبار و عکس های مربوط به هر خبر به سایت www.Mehrasa.ir مراجعه و در قسمت روزانه آن ها را مشاهده نمایید.

خواننده گرامی نظرات خود در مورد مطالب نشریه را به شماره پیامک ۰۹۳۶۹۳۶۳۱ ارسال فرمایید.



بازدید مسئولین فرمانداری



بازدید وزیر محترم کار، تعاون و رفاه اجتماعی جناب آقای دکتر شیخ الاسلامی



مراسم جشن سال تحویل، هنگام تحویل سال



برگزاری دومین جشنواره سبزه و سفره هفت سین



درشکه سواری مددجویان در داخل محوطه موسسه



اولین اردوی مددجویان در سال ۹۱



بازدید کارکنان موسسه خیریه معلولین ذهنی رمضان شهرستان کاشمر



جشن تولد ماهانه مددجویان در داخل آلاچیق

تالار یاس

۳-۲۶۶۱۰۰۱

آکلیه فیلم و عکس
تصویربرداری همراه با تجهیزات حرکتی
باغ ویژه عروس و داماد

حسابهای کنت مردمی

سیا ملی: ۰۱۰۵۶۴۶۰۸۹۰۰۳
سپهر صادرات: ۰۲۰۵۷۶۵۵۸۰۰۰۴
جام ملت: ۱۶۲۲۷۲۳۸۷۲

WWW.Mehrasa.ir
E-mail: Payam_mehrvarzan@yahoo.com

صندوق پستی ۶۳۸